منفی نینداخته است. همین اکنون، فشار افکار عامه، دستگاه سیاسی ایران را وادار بدین کرده است که شیعه ها را جبراً از آن کشور بیرون کند. وضعیت جنگی، اجتماعی، اقتصادی و خلاء بیدادگر سیاسی کشور ما برای تمام جهان روشن است. ملل متحد به عنوان عواطف بشری وانسان دوستی این را مسؤولیت خویش میداند که از مقامات ایرانی تقاضای تمدید وقت خروج پناهنده گان را نماید، ولی معضلات درونی و فشار اجتماعی و اقتصادی و بخصوص فشار افکار عامه(که بعضاً تمامی ناهنجاریهای جامعه را به موجودیت پناهنده گان افغانی در آن کشور پیوند میزنند) عوامل چند گانه برای تصمیم خروج اجباری پناهنده گان شیعه اند. در اینجا هیچگونه محکومیتی مطرح نیست، چون سرنوشت اجتماعی وسیاسی مختلف ملیتها همیشه مرجع فشار و تصمیم گیری حاکمیت های سیاسی است. واقعیت همین است که آن را با خون وبی سرنوشتی و مرگ لمس میکنیم، ولی شعار آنست که در دهنها آب میبیندازند. تا بگویی «هزاره»، قیامت راه میبیندازند که «تشیع را دو پارچه کرده اند و بروید فاتحه اش را بخوانید!» یعنی که حرف زدن از هویت، هستی و محرومیت هزاره به جرم تبدیل میشود. ولی جمع شدن در پهلوی شخصیتی چون مسعود که صرفاً با خون ملت انحصار نظامی بر پایتخت ملت را حفظ می نماید، مایهء افتخار میشود وحق چاکری آنقدرصادقانه اداء میشود که «شرکت درحکومت»(۱) مسعود به عنوان رسالت «حق طلبی سیاسی ومذهبی تمام انقلابیون دنیا»(۲) تعریف میشود! عطش تصاحب حقوق اجتماعی وسیاسی هزاره ها آنقدر تشیع درباری را کور میسازد که درخدمت دستگاه مطلقاً نظامی مسعود قرار میگیرد. این امر یك چیز را برای هزاره ها و ملت افغانستان روشن میسازد و آن اینکه تشیع درباری به جز از رقابت اجتماعی با هزاره ها، هیچگونه انگیزه یی برای احساس مسؤولیت در برابر سرنوشت ملت افغانستان ندارد. چرا تشیع درباری از گرفتن نام «هزاره» وحشت دارد؟ چرا تشیع درباری هویت اجتماعی و سیاسی هزاره ها را صرفاً بااصطلاح «حق شیعه» بیان میدارد؟ آیا در میان برادران پشتون وازبك کسی برای حضور خویش درحاکمیت سیاسی،«حق تسنن» را شعار داده است؟ جواب این سوالها روشن میسازد که تشیع درباری نه تنها دانهء سرطان مذهبی در جامعهء هزاره که در تن ملت افغانستان نیز است.

اصطلاحات یا ترمینولوژی های سیاسی واجتماعی برای هزاره ها:

علوم اجتماعی و سیاسی مانند سایر علوم، ترمینولوژیها یا اصطلاحات ویژهء خویش را دارند. اصطلاحات یك بخشی از اهداف و مفاهیم یك علم را بیان میدارند. مثلاً علم طبابت ده ها شعبه دارد که هر شعبه با اصطلاحات خاص خودش بیان میگردد. ترمینولوژیهای علوم برای این به کار برده میشوند تا با بیان نمودن آنها تمام مفاهیم یك بخش علم را خاطرنشان نموده باشند. وقتی میگوییم«طب عدلی»، همه میدانند که «طب عدلی» شامل کدام بخش از علم طبابت است و وظیفه اش چه میباشد. یعنی با استعمال یك اصطلاح مجموع فعالیت های یك بخش مشخص علم را بیان کرده ایم. ترمینولوژی های علمی توسط علمای هرعلم به وجود آمده اند و به همین لحاظ میتوان گفت که ترمینولوژی های یك علم عبارت از زبان خاص دانشمندان وعلمای همان علم بوده و مردمان دیگر مکلف نیستند که زبان ترمینولوژیك هر علم را بیاموزند.

علوم اجتماعی و سیاسی نیز اصطلاحات خاص خویش را دارند که هرکدام یك بخش از موضوعات اجتماعی وسیاسی جوامع بشری را بیان میدارند. بدون فهمیدن اصطلاحات سیاسی واجتماعی هیچکسی نمی تواند درجهان سیاست واجتماع داخل شود. بر اساس همین ضرورت است که مثل سایر علوم، کتب متعدد اصطلاحات سیاسی واجتماعی نیز چاپ شده است تا راهروان این علم، زبان ترمینولوژیك خاص خویش را بیاموزند و با بیان یك اصطلاح، مفاهیم خاص یك بخش از اهداف اجتماعی و سیاسی را بیان دارند.

در جریان مبارزات اجتماعی، هر جامعه وملت اصطلاحات خاص خویش را دارند و با به کار بردن یك اصطلاح کلیهء خواستهای خویش را بیان میدارند. دراینجا میتوان گفت که ترمینولوژی های مبارزین به مثابهء «عنوان» مبارزه وهدف شان تلقی میگردد. اصطلاح «آزادی» در جوامع مختلف، اشکال خاص مبارزه را بیان میدارد، یعنی اشکال اسارت جوامع فرق میکند. در اینجا یك نکته قابل دقت است و آن اینکه بدون ترمینولوژی های مشخص نمی توان اهداف مبارزات اجتماعی خویش را بیان داشت. در جریان مبارزه، خواستهای اجتماعی وسیاسی دقیقاً توسط اصطلاحات سیاسی واجتماعی بیان میشوند.

تاریخ سیاسی واجتماعی، شکل اسارتها یا درد های اجتماعی، وضعیت اجتماعی، ترکیب اجتماعی و مذهبی جامعه، ترکیب ملیتی ملت... تماماً تعین کنندهء ترمینولوژی های سیاسی و مبارزاتی مشخص هر جامعه اند. بدون شناخت این عناصر ، هیچ مبارزه یی نمی تواند راه به سوی پیروزی باز کند. وقتی خواستهای اجتماعی دقیقاً با اصطلاحات خاص خویش بیان نگردند، مبارزهء اجتماعی هر لحظه به جهت انحراف ویا خطی مسیر پیدا میکند که سرنوشت ملت و مردم، با تمام قربانیها و مبارزهء آن، زیر پا های دشمن ملت گذاشته میشود.

درك دقیق ترمینولوژی های سیاسی و اجتماعی و مبارزاتی بهترین زمینه را برای درك اصطلاحات عوامفریبانهء دشمن نیز مساعد میسازد. وقتی مردم وضعیت تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، ترکیب اجتماعی ومذهبی خویش را ذریعهء اصطلاحات مشخص سیاسی درك کنند، دشمن هیچگاهی نمی تواند که با استفاده از یك بخش از درد های اجتماعی مردم، بزرگترین ضربه را بر سرنوشت آنان وارد کند. باید درد اجتماعی یی که دشمن ازآن طریق پل ارتباط خویش را با مردم ایجاد کرده می تواند بیشتر از هر درد دیگر اجتماعی برای مردم تشریح گردد. خیانت ها و معامله با سرنوشت مردم وعوامفریبی های سیاسی ومذهبی همیشه با چهره های«دلسوز» و «مومنان اصیل» صورت میگیرند. دشمن هیچگاهی با ماهیت وچهره ء اصیل خود در درون مردم داخل شده نمی تواند. با استفاده از مذهب ، درد اجتماعی و صداقت مردم است که سید فاضل، سید جاوید، اکبری، محسنی وديگر دشمنان هزاره داخل جامعهء هزاره میشوند و بنده گی مسعود وسیاف را گردن میگذارند تا با قدرت نظامی «رب» های خویش مبارزهء سیاسی هزاره ها را سرکوب کنند و در عوض سرنوشت، حیات، شرف وناموس هزاره های غرب کابل را به اختیار تفنگ به دستان مسعود قرار دهند که با سیستم «ولسوالی سالاری» و بازی نمودن با سرنوشت تاریخی، اجتماعی وسیاسی ملت افغانستان بزرگترین خیانت ملی را مرتکب شده است.

اهمیت درك ترمینولوژی های سیاسی ومبارزاتی در اینجاست که به حیث تونلهای ارتباط میان سیاستمداران ومردم ، آگاهی و شعور اجتماعی وانقلابی را درذهن مردم انتقال میدهند. بدون ترمینولوژی های مشخص مبارزاتی ، دست دشمن هر لحظه میتواند، به ساده گی حوالهء گردن ملت شود. ترمینولوژی ها هدف اساسی مبارزه را اعلان میدارند و صراحت اهداف بهترین امکان برای ایجاد آگاهی وشعور اجتماعی مردم ماست. بدون آگاهی و شعور اجتماعی، سید فاضل واکبری ومحسنی با قبول برده گی هر فاشیست، شاهرگ حیات اجتماعی و سیاسی هزاره را قطع می نمایند تا دست نسلهای بعدی شان برای ابد افتخار لب هزاره باشد.

مذهب ، ترمینولوژی مبارزه یا رابطهء اجتماعی؟

با توجه به ترکیب اجتماعی هزاره ها و ترکیب ملیتی ملت افغانستان، مذهب نمی تواند به تنهایی، منحیث یگانه ترمینولوژی، بیان کنندهء آرمان آزادیخواهی هر فرد هزاره و ملت ما باشد. اگر ترمینولوژی مبارزه، حاوی تغییرسرنوشت تمام ملت، بدون نظر داشت روابط مذهبی، ملیتی... آن نباشد، هیچگاهی نمی تواند منحیث شعار رهایی بخش اجتماعی پذیرفته شود. اشتباه نشود که اینجا بحث بر سر«دین» نیست. «اسلام» جوابگوی خواست هر فرد ملت است، چون در اسلام از

سرنوشت«امت اسلامی» حرف زده میشود، نه از سرنوشت شیعه وسنی. تضاد شیعه و سنی در اسلام محصول سیاست دربار ومذهبیون درباریست . شیعه ها وسنی های دو آتشه حتماً برده، سیاستهای ضد منافع ملی و ضد اسلام هستند. طبیعی است وقتی «اسلام» و امت مسلمان فراموش شود، ترمینولوژی«حق شیعه» در کشور کثیرالمذهب، سرخط خواست اجتماعی قرار میگیرد.

عکس العمل اجتماعی ترمینولوژی «حق شیعه» که از طرف تشیع درباری دامن زده میشود، صرفاً به وجود آمدن ترمینولوژی«حق سنی» است. ترمینولوژی مبارزه، اجتماعی نباید خواست مشترك ملت را به جهت دوگانه بودن ویا سرنوشت متضاد اجتماعی مردم سوق دهد.

اصطلاح «حق شیعه» که از طرف تشیع درباری بنیانگذاری شده است، نه تنها خصومت مذهبی را در درون ملت افغانستان دامن میزند، بلکه چند پارچه گی اجتماعی را بر جامعه، هزاره نیز تحمیل می نماید. جامعه، هزاره صرفاً به شیعه های آن تعلق ندارد. اگر اصطلاح «حق شیعه» را از مزدوران دربار میپذیریم، در اولین فرصت هزاره های اهل تسنن وهزاره های شیعه، اسماعیلیه را قربانی کرده ایم که نفوس شان در جامعه، هزاره با نفوس فامیل وار تشیع درباری اصلاً قابل مقایسه نیست. وقتی تشیع درباری دشمن «هزاره» است، آیا هزاره های سنی حق ندارند که دشمن«شیعه» باشند؟ اگر تشیع درباری«هزاره» گفتن را «صدمه بر پیکر تشیع» میداند، آیا هزاره های سنی حق ندارند که «شیعه» گفتن را عامل چند پارچه گی سرنوشت اجتماعی وتاریخی هزاره ها تلقی کنند؟ اگر در افغانستان مذهب عامل بی عدالتی اجتماعی وسیاسی بوده است ،آیا کسی تا کنون هویت سیاسي، اجتماعی ومذهبی هزاره های سنی را درافغانستان شناخته است؟ اگر معیارظلم در افغانستان حاکمیت مذهب بوده است، آیا تا کنون یك تن از هزاره های اهل تسنن موقفی در حاکمیت سیاسی داشته است؟ ناگفته پیداست که درد اجتماعی وسیاسی ملت افغانستان هیچگونه پیوندی با «حق خواهی» شیعه های چاکر ندارد. تاریخ گواه صادق است که شیعه های چاکر یا تشیع درباری، هم صاحبان«حق شیعه» بودند وهم از حقوق سیاسی واجتماعی بر خوردار اند. وقتی این تاجران خون هزاره با شورای نظار، این ننگین ترین دستگاه فاشیستی وشرمسار در برابر ملت، آشتی پذیراند، چگونه میتوان اعتقاد داشت که در حکومتهای قبلی بازار تجارت این دلالان خون و حق هزاره کساد بوده است؟

چرا ترمینولوژی «حق شیعه»؟

گفته شد که ترمینولوژی های سیاسی ، بیانگر خواستها و درد های اجتماعی مردم میباشند. همچنان این ترمینولوژی ها، بیانگر موقف اجتماعی صاحبان خویش نیز میباشند. ترمینولوژی «حق شیعه» دقیقاً، هم خواست های اجتماعی تشیع درباری را هویدا میسازد وهم موقف اجتماعی - اتنیکی آن را معرفی میدارد. مبرهن است که خواستها و درد های اجتماعی بدون درك تاریخ سیاسی واجتماعی یك ملت غیر قابل فهم است. تاریخ اجتماعی و سیاسی نه تنها اشکال محرومیت ، بلکه شدت محکومیت مردم را نیز بیان میدارد.

تاریخ تشیع درباری و یا شیعه های مزدور، همان تاریخ دربار است. تشیع درباری هیچگونه پایه، اجتماعی ومردمی نداشته وچون مذهب نیست، فاقد ارزشهای تاریخی- اجتماعی مذهب نیز میباشد. این گروه مزدور هیچگونه پیوند اجتماعی با هیچکسی ندارد. صرف میخواهد درچوکات سیستم«آقایی» از طریق مذهب، موقف وموقعیت اجتماعی خویش را حفظ نماید. همین دلیل باعث شده است که «تشیع درباری» همیشه در جوار حکومتها منحیث خادم موقعیت احراز نماید تا بعداً به وسیله، دستگاه استخباراتی و نظامی ، موقف آقایی خویش را بر جامعه، هزاره وشیعه حفظ نماید. هر قدر حکومتها«تشنه به خون هزاره» باشند، با همان مقیاس تشیع درباری در موقف مزدوری دربار صداقت به خرج میدهد. یعنی خصومت تشیع درباری در برابر هزاره ها بیشتر از گرداننده گان سیاست دربار است.

رابطه، مذهبی هزاره ها با تشیع درباری رابطه، آقایی و برده گی است، نه رابطه، دو انسان هم مذهب. تاریخ خیانت ومعامله، تشیع درباری با هستی هزاره ها ، محصول همین رقابت وجنگ برای حفظ موقف آقایی در جامعه، هزاره است. هزاره نبودن تشیع درباری از لحاظ نژادی، انگیزه، دیگریست که آنرا همیشه وادار به معامله باحیات وخون هزاره نموده است. حاکمیت سیاسی، هزاره را برای تصاحب حق سیاسی آن میکشد وتشیع درباری در رکاب ارتش حاکم برای تصاحب مقام اجتماعی هزاره داخل جامعه، هزاره میشود! سیاست و مذهب درباری، دو دستگاه خطر ناك مرگ برای هزاره بوده اند. حاکمیت سیاسی جان هزاره را نابود میکند ومذهب درباری روان وشعورش را از او میگیرد. از همینجاست که هزاره باید هم جنگ«مذهب علیه مذهب» را بیاموزد وهم مبارزه برای عدالت اجتماعی وسیاسی را.

هزاره نبودن تشیع درباری ،مصئونیت سیاسی آنرا ضمانت کرده است. ولی به علت تفاوت مذهب، پایگاه اجتماعی خویش را در جامعه، هزاره استحکام میبخشد. چون پشتوانه، دربار را در عقب دارد، موقف اجتماعی آن درجامعه، هزاره معلوم است: آقایی که مطلقاً ریشه های اجتماعی و اقتصادیش در چوکات اصول مفتخواری و پرازیتی ، بر اقتصاد وجایگاه اجتماعی هر فرد هزاره سنگینی میکند.

حاکمیت مذهبی تشیع درباری بر ذهن و اراده، سیاسی واجتماعی هزاره ها، یك نوع کریدیت با اهمیت برای احراز موقف سیاسی شان در جوار حکومت است. بی جهت نیست که اکبری و دیگر قاتلان هزاره، پیهم مصاحبه میدهند که همه، هزاره ها در عقب آنان ایستاده اند. این همه اعلانها برای خاطر کیست؟ وضعیت کنونی هزاره های غرب کابل برای تمام جهان معلوم است. تا کنون به غیر از قربانیان، صد ها نفر اختطاف شده اند. هر لحظه خطر کشتار دستجمعی آنان متصور است. ولی آقای سید فاضل و اکبری ادعا دارند که هنوز هم هزاره ها بدانها خوشبین اند! یعنی که حاکمیت مسعود یا هر حاکمیت بعدی باید موقف سیاسی این آقایان را در دستگاه ظالمانه، سیاسی خویش حفظ نماید.

حاکمیت ونفوذ مذهبی این آقایان درجامعه، هزاره، یگانه پشتوانه برای معامله و تجارت با خون هزاره است.اگر هزاره آگاه میشود ونقاب مذهب را ازچهره، این معامله گران سیاسی بر میدارد، هیچکس به خود حق نخواهد داد که از سرنوشت سیاسی واجتماعی هزاره با دشمن نژادی و اجتماعی هزاره حرف بزنند. هیچ حکومتی حاضر نخواهد بود که در مرکزیت نماینده گی اقشار ملت، چند شخصی را داخل کند که جز شبکه، مذهبی، هیچگونه مقام اجتماعی در درون ملت افغانستان ندارند.

ولی اگر هزاره آگاه نباشد ، شعار«حق شیعه» آنچنان مجذوبش میسازد که مثل همیشه به صفت چوب سوخت ارتش این آقایان استعمال شود. وقتی اینان بتوانند با نیروی جوان هزاره غند وفرقه بسازند، بدون هیچگونه تردیدی حق سیاسی هزاره را با شعار «حق شیعه» تصاحب نموده اند. این امر تثبیت شده است که هزاره به استثنای مذهب، هیچگونه ارتباط تاریخی، نژادی و هیچ نوع سرنوشت مشترك اجتماعی با تشیع درباری نداشته ، ندارد و نخواهد داشت. موقف فعلی این آقایان در جوار سیاف، مسعود، ربانی بهترین مثال برای آگاهی هر فرد هزاره، شیعه و ملت افغانستان است. آشتی نمودن دوشاخه، تشیع درباری دراحزاب«حرکت» و«وحدت» اسلامی صرفاً برای حضور یکپارچه و قوی شان برای تصاحب حق هزاره است.عینیت کنونی اگر مرجع پند وآموزش برای هر هزاره وشیعه نباشد،.با اطمینان میتوان گفت که زنجیر اسارت و حقارت تا ابد بر گردن آنها بند خواهد بود.

ارتش تشیع درباری کاملاً متکی به جوان هزاره است. ولی حق سیاسی واجتماعی مطلقاً از آن تشیع درباریست. حاکمیت اینان درزمان صلح نیز تجربه شده است. آنان«آقا» بودند وهزاره مزدور! سرنوشت مرگبار کنونی هزاره درغرب کابل بهترین درس زنده وعینی تاریخ برای هر فرد هزاره است.

توقع بردن از «تشیع درباری» برای

حفظ جان وناموس هزاره، بی مفهوم ترین توقع و خوشبینی و بزرگترین فریب تاریخی برای ملت افغانستان است. تشیع درباری بیشتر از سیاف و مسعود دشمن هزاره است. ائتلافات سیاسی ونظامی بر مبنای کدام میعار ها صورت میگیرد؟ آیا تفکر مشترك، منفعت مشترك و خواست سیاسی و اجتماعی مشترك، احزاب مخالف را موقتاً به هم نزدیك نساخته است؟

اگر ۷۵ فیصد هزاره از تیغ کشیده شود، تشیع درباری باز هم بیشتر از یك میلیون برده و دست بوس خواهد داشت. مگر یك میلیون برده ضمانت حیات مفتخواری وپرازیتی آقایان را کرده نمی توانند؟ برمبنای همین محاسبه است که تشیع درباری اساسی ترین مشوق دستگاه نظامی برای کشتار هزاره هاست. بگذار هزاره همانقدرکشته شود که جز پناه آوردن نزد چهره های«دلسوز» و «مؤمنان و انقلابیون اصیل» تشیع درباری دیگر چاره یی نداشته باشد! آیا هزاره هنوز هم باور مند است که تشیع درباری با چهرهء به ظاهر«دلسوز» بخاطر ریختن خون هزاره متأثر است؟ آیا هزاره هنوز هم نمی داند که خونش به تحریك کی ریخته میشود؟ آیا ناآگاهی هزاره منشأ آقایی سیاسی، اجتماعی و مذهبی تشیع درباری نیست؟

جا زدن ترمینولوژی« حق شیعه» به عوض ترمینولوژی«حق هزاره» دو هدف دارد: نخست حذف نمودن هزاره از ذهن ملت وثانیاً استفاده از نیروی اجتماعی و اقتصادی هزاره به نفع یك گروپ ناچیز مذهبی که درطول تاریخ برده و وابستهء سیاست حاکمان بوده است. حذف نمودن مردم میلیونی از ذهن ملت و حاکمیت سیاسی، افشا کنندهء سیاست هر حکومت ضد ملت است. چگونه میتوان به آسایش اجتماعی ملتی باور داشت که میلیونها انسان آن فاقد سرنوشت سیاسی واجتماعی خویش باشند؟ نطفهء تمام عوامل تشتت اجتماعی کشور وابسته به همین سوال است.

موفقیت تاریخی تشیع درباری همین است که با استفاده از ترمینولوژی های مذهبی واعتقادات مذهبی هزاره های شیعه، ترمینولوژی های مبارزات سیاسی وآزادیخواهی هزاره های سنی و شیعه را نابود کند. مذهب یگانه وسیله برای معرفی تشیع درباری درجامعهء افغانستان است. وقتی با ترمینولوژی «حق شیعه» پشتیبانی مردم میلیونی را به رخ زمامداران میکشد، معلوم است که در هدفش پیروز شده است. تشیع درباری آنقدر کوچك و ناچیز ومنحصر به چند فرد است که ادعای حق سیاسی آن جز به "ریش خودخندیدن " مفهوم دیگری ندارد. ولی وقتی با شعار«حق شیعه» نفوس هزاره را به رخ جامعه میکشد، مسعود و سیاف نیز حاضر میشوند که به بهای خون وحق هزاره، برای تشیع درباری حق سیاسی قایل شوند.

خصومت تشیع درباری در مقابل رهبریت سیاسی هزاره ها ناشی ازهمین سیاست تبدیل ترمینولوژی «حق شیعه» است. وقتی رهبریت سیاسی هزاره، مرجعیت تفاهم حکومتها با هزاره باشد، ماهیت پرازیتی تشیع درباری خود به خود هویدا میگردد. باید همیشه متوجه بود که تشیع درباری دشمن رهبریت سیاسی هزاره هاست. برای این گروه مطرح نیست که چه شخص این مقام را پر مینماید(*).

ابعاد این دشمنی مختلف است. حمله های تمسخر آمیز تشیع درباری بر تاریخ مبارزات اجتماعی هزاره ها، عمق کینه و دشمنی این دستگاه به ظاهر روحانی را هویدا میسازد. در فرهنگ تشیع درباری، که بدون تردید فرهنگ سیاسی دربار نیز است، به تاریخ و زنده گی اجتماعی هزاره چنان حمله میشود تا هیچگاهی منحیث عوامل آگاهی سیاسی واجتماعی در ذهن هزاره مطرح نشوند. آقای لودویگ آدامك"Ludwig Adamec"، شرق شناس آمریکایی، به مناسبت گذشت صد سال از جنگ های امیر عبدالرحمن با هزاره ها مقاله یی می نویسد که درآن برای جهان اعلان میدارد که مبارزهء هزاره ها درشهرکابل وابسته به سیاست ایران نیست وبرای درك درست مبارزهء هزاره ها در شهر کابل باید حتماً تاریخ خونبار صد سالهء این مردم را دانست. این نویسنده چنین تأکید میدارد: «اگر میخواهیم اندکی واقعیت امروز را فهمیده باشیم، ضرور است که گذشته را درك کنیم». (۱۳) آقای «آدامك» مینگارند که چگونه هزاره ها آواره میشوند وچگونه نظام برده گی را با اسارت هزاره تاسیس می نمایند. بعد از آنکه فرمان لغو نظام برده گی توسط شاه امان الله درقانون اساسی ۱۹۲۳ درج میگردد، موصوف چنین تحلیل می نماید: «اما برده گی با خط قلم نابود نمیشد وامتیاز و حاکمیت باقی ماندند» (۱٤)

اما تشیع درباری برای انحراف ذهن هزاره از تاریخ و واقعیت خونبار گذشته که عامل نابرابریهای اجتماعی وسیاسی درجامعه است، چنین قضاوت و تفسیر را ازمبارزات آزادیخواهی صد سال قبل هزاره ها برای جامعه وملت افغانستان تقدیم میدارد: «درهمان دوره هم چند تا مزاری بوده که ضربه به این مردم زده...» (۱۵) (**) با این قضاوت تمسخر آمیز و خصمانه، هم ماهیت تاریخی مبارزهء هزاره ها را ضربه میزنند وهم رهبریت سیاسی آن را و از جهت دیگر شیاد ترین چهرهء تاریخی رانیز تبرئه میکنند؛ یعنی اگر مردم درگذشته به پند ونصیحت شخصیتها ومذهب درباری گوش میدادند، ضربه نمی خوردند، یعنی رهبریت سیاسی هزاره در زمان عبدالرحمن ، مانند رهبریت هزاره در حالت موجود، دشمن هزاره ها بوده واست و صرفاً رهبریت معقول سیاسی هزاره شایستهء تشیع درباری است ودلسوز تر از«تشیع مزدور» کسی برای هزاره نیست!

ویا در مقالهء«صد سال جنگ روانی با هزاره ها» کوشیده میشود که تحلیل شود چرا هزاره بودن درجامعهء ما به جرم وبه مایهء تمسخر و اهانت یك کتلهء انسانی تبدیل میشود؛ تحلیل میگرددکه چگونه حکومتهای قبلی موفق میشوند که ملت را به پارچه های متخاصم تجزیه نمایند وبعداً بازایش تفکر و باور های غیر انسانی، ملت را با دستان خود ملت نابود کنند. ولی تشیع درباری، که خودش یکی از عوامل جنگ روانی با هزاره ها بوده است، این مسأله و درد اجتماعی ملت

(*) - برای ثبوت این امر حملات مطبوعاتی تشیع دربار را علیه رهبر شهید در زمان حیات ایشان واستاد خلیلی، که به تازه گی به صفت سرپرست شورای مرکزی حزب وحدت انتخاب شده اند نقل می نماییم. برای بهتر نشان دادن عمق خصومت تشیع درباری در برابر مقام رهبری هزاره ها، ناگزیریم به قضاوتهای آنان با وجود بی عفتی کلام شان استناد کنیم. بعد از ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ ، که رهبریت سیاسی هزاره ها با درك عمیق «رهبر شهید» از عناصر مزدور، مستقل میشود، حملات چنین آغاز میشود (اغلاط ادبی وگرامری ناشی از بیسوادی مبلغین آنهاست):

اکبری: «... و مزاری، مزاری خائن، لجوج، خونخوار» (۳) «ما بازوی همین ستمگر بودیم مزاری را اگر به یمود لجلال تشبیه کنیم مبالغه نکرده ایم» (٤) «مزاری و دار ودسته اش طی ۱٤-۱۵ سال گذشته به صورت آشکارا، با اسلام، با مسلمانها و با مجاهدین دشمنی کرد.» (۵) «مزاری خونریز حرفوی» (٦) «اخبار«شاهد»(کابل) : حجت الاسلام والمسلمین الحاج سید حسین عالمی بلخی بحیث رئیس شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی انتخاب گردید. وحدت اسلامی: روی زخم مزاری نمك پاش مده» (۷) «آنها که به عادت احمقانه و بزرگ بینی مزاری آشنایی پیدا کرده بودند...» (۸) «زیرا خبث طینت مزاری ایجاب نمیکند که از گذشته ها عبرت بگیرد» (۹) «از یکطرف لجاجت و خیره سری خود او و از طرف دیگر تاثیر تبلیغات و رفتار ابلیس گونهء منحرفین باعث شد که مزاری جدا از اینکه مردم هزاره را علیه دیگران قرار داده است به تصفیه داخلی هم دست زد تا ازاین راه بتواند خود را یکه تاز در بین جامعهء تشیع سازد که خوشبختانه در هر دو مورد ناکام شد.» (۱۰).

آوانیکه رهبر شهید به دوش مردم است وماتم اجتماعی ذهن هزاره را فلج کرده است، آقای استاد سید مرتضوی اعلان میدارد: «سرو صدای انتصاب خلیلی به عنوان سرپرست حزب، ضربهء دیگر به پیکر تشیع... به پیکرمجروح شیعه». (۱۱)

به قضاوتهای زیرین دقت شود که رهبر شهید تبرئه میشود تا استاد خلیلی کوبیده شود:

« او(خلیلی)، با انعقاد پیمان سیاسی نظامی با حزب اسلامی، آقای مزاری مرحوم را در مقابل عمل انجام شده قرار داد. آقای مزاری بعد از یك هفته بگو مگو ها مجبوراً پیمان منعقدهء خلیلی را امضاء نمود. در راه اندازی کودتای جدی ۱۳۷۲ نقش نفر اول را داشت. تظاهرات پولی ٦ جوزای ۱۳۷۲ را آقای خلیلی وعدهء دیگر راه انداخت که منجر به شهادت شهید فصیحی گردید، سنگ تهداب کودتای ۲۳ سنبله۷۳ توسط خلیلی و دوستان خاصش گذاشته شده بود. سر انجام رفته رفته ، آقای مزاری را درپای پیمان منعقده اش، مظلومانه قربانی کرد و تمام دارایی حزب ومردم را برباد داد.» (۱۲)

فراموش کرده اند که برای متهم کردن مطلق رهبر شهید در ایجاد «کودتای ۲۳ سنبله»، آقای خلیلی را چنین بیگناه معرفی کرده بودند: «...مشاور خاص آقای مزاری ایشان نیز تا شانزده ساعت هیچ نمیدانستند چه برنامه روی دست است!»

**- نکتهء قابل دقت وخیلی آگاهی دهنده در قضاوت تشیع درباری این است که درجملهء خویش ، هزاره را مخاطب قرار نداده است. اگر این ها واقعاً شیعه راجزء هزاره میدانند باید مینوشتند: «در همان دوره هم چند تا مزاری بوده که ضربه به شیعه ها زده» ویا اگر خود را جزء مردم و تاریخ هزاره میدانستند باید چنین مینوشتند: «درهمان دوره هم چند تامزاری به ما مردم ضربه زده». ولی مخاطب اینان در این جمله نه شیعه است ونه هزاره. یك جملهء کوچك نمایانگراین است که اینها تاریخ هزاره وشیعه را از خود نمیدانند. صرفاً از بالا، درجوار دربار، برای ما اشك تمساح میریزند. زهی دشمنی با هزاره و به تمسخر گرفتن تاریخ خونبار اجتماعی آن!

افغانستان (صد سال جنگ روانی با هزاره ها) را چنین قضاوت میکند:«به یك ضربهء(روانی)که مزاری زد، نرسد.» (١٦)(*)

اگراین آقایان تر مینولوژی«پیکر یکپارچهء تشیع» را با این همه بیگانه گی با تاریخ و سرنوشت اجتماعی وسیاسی هزاره ها استعمال میکنند، هیچگونه شکی باقی نمی ماند که اصطلاح «حق شیعه» صرفاً برای تصاحب مقام سیاسی در جوار حکومت واخذ موقف آقایی درجامعهء هزاره میباشد. در یك کلام، ترمینولوژی«حق شیعه» و یا«وحدت تشیع» صرفاً حربهء مذهبی است که برای تشیع درباری سه امتیاز را بوجود میآورد: امتیاز سیاسی، امتیاز اجتماعی و امتیاز مذهبی. و بر عکس به کار بردن ویا اعتقاد هزاره به ترمینولوژی های ظاهراً مذهبی تشیع درباری، سه اسارت را برای هزاره به وجود میآورد: اسارت سیاسی، اسارت اجتماعی واسارت مذهبی.

ملیت گرایی یا بیان هویت :

درمبارزات سیاسی واجتماعی، مبرم ترین اصل اینست که بدون هویت اجتماعی وتاریخی، هیچ خواست اجتماعی وسیاسی به شکل علنی مطرح شده نمی تواند وبیان هویت اجتماعی و تاریخی ملتها، بدون گرفتن اسم آنها، هذیان گویی بی بیش نیست. وقتی از هویت تاریخی، اجتماعی، فرهنگی ،سیاسی ویا وقتی از اسارت ها و محرومیت های هزاره حرف زده میشود، چگونه میتوان کلمهء «هزاره» را به کار نگرفت که معرف هویت مردم میلیونی است.تا گفته نشود«اسارت هزاره»، «محرومیت هزاره»، «خون هزاره»، «مذهب هزاره»، «حق هزاره»، «تاریخ هزاره»، «جامعهء هزاره» وبالاخره«انسان هزاره»، چگونه میتوان از کلی گویی اجتناب کردو از هویت مشخص یك انسان مشخص حرف زد؟ واصلاً چرا حساسیت در برابر نام «هزاره»؟ مسمی بودن سرزمین شان به«تاجکستان»، «پشتونستان»، «ازبکستان»، «ترکمنستان»، «قزاقستان»... صرفاً ملیت گرایی است، یا تعیین هویت انسانی و کشوری انسانهاست؟ وچرا باکلمهء «هزاره» پیشتر از اینکه هویت انسانی بخشی از ملت افغانستان در ذهن ها تداعی شود، اندیشهء تعصب آمیز و«گناه» مطرح میشود؟ وبالاخره چرا استعمال کلمهء هزاره را میخواهند متکی به شهامت سازند؟ جواب تمام این سوالها، در ماهیت جنگ روانی حکومتها در برابر هزاره ها وملت افغانستان نهفته است که شهامت استعمال و پذیرش «هزاره» را هم از هزاره و هم ازملت افغانستان گرفته است. این مسئلهء روانی، در پهلوی نیات واهداف تشیع درباری، یکی از عوامل جا افتادن ترمینولوژی«حق شیعه» درجامعه و ذهن هزاره است.

جنگ روانی حکومتها در برابر هزاره، هزاره بودن را به «جرم» و«ناانسان بودن» تبدیل میکند. شکست ملت وهزاره در برابر جنگ روانی، شهامت هزاره بودن را از هزاره میگیرد و پذیرش هویت انسانی هزاره را در جامعه نیز نابود میکند.

این دست آورد پیروزی جنگ روانی با هزاره ها، بزرگترین زمینه را برای رشد مقاصد سیاسی و مذهبی «تشیع درباری» مساعد میسازد.تشیع درباری آگاهانه، با استفاده از اعتقادات پاك مذهبی هزاره ها، ترمینولوژی با اصطلاح «حق شیعه» را ایجاد میکند. وحشت هزاره از«هزاره بودن» باعث میشود که این ترمینولوژی را منحیث طلسم نجات برای بیان هویت وموجودیت خویش به کار گیرد، چون اصطلاح«حق شیعه» حد اقل وزن «جرم بودن» هزاره را در ذهن هزاره کاهش میدهد، غافل از اینکه «جرم بودن» هزاره با تمام سنگینی خود هم برای هزارهء « سنی» مطرح بوده است وهم برای هزاره«شیعه». اگر هزارهء شیعه با به کار بردن این ترمینولوژی بخواهد از ذلت باورهای غلط فرار کند، آیا هزارهء سنی را درمعرکهء محکومیت و محرومیت سیاسی واجتماعی تنها رها نکرده است؟

ترمینولوژی«حق شیعه» به تمام خواستهای سیاسی، اجتماعی ومذهبی تشیع درباری پاسخ میگوید، ولی برعکس، این ترمینولوژی، تمام حقوق هزاره را از او میگیرد. واقعیت کنونی و موجودیت تشیع درباری درجوار مسعود، آئینهء تمام نمای سیاست واهداف تشیع مزدور و ثبوت سرنوشت آیندهء سیاسی واجتماعی هزاره ها نیز است. جنایات و خصومت فاشیزم مسعود در برابر هزاره ها تثبیت است؛ سکتاریزم «تشنه به خون»، ماهیتاً برای حذف حقوق ملیتها از حاکمیت سیاسی تشکل وتکامل یافته است. تبلیغات دستگاه مسعود علیه هزاره ها(نه حزب وحدت) و سرنوشت فعلی مردم درغرب کابل بزرگترین گواه برای «تشنه به خون هزاره بودن» حاکمیت فاشیستی موجود را در پایتخت کشور به اثبات میرساند. تشیع درباری موجودیت خویش را در جوار همچون دستگاهی که با هویت ملی و اجتماعی تمام ملیتهای افغانستان دشمن است، چنین توجیه می نماید:«در هر صورت اگرشرکت درحکومت، و گرفتن حقوق سیاسی و مذهبی دربار حساب شود. در تمام نقاط دنیا انقلابیون و حق طلبان درباری هستند، و استثنا هم ندارد». (١٧)(**)

روشن است که تشیع درباری در جوار مسعود ظاهراً به حق سیاسی رسیده است(***) ولی حق سیاسی هزاره ها در کجاست؟! «شیعهء درباری» به بهای حق سیاسی خود، سرنوشت مردم را به اختیار سلاح به دستان«تشنه به خون هزاره» قرار داد. هیچگاهی نباید معتقد بود که تشیع درباری واقعاً به حق مذهبی رسیده است . تاکنون هیچ سندی وجود ندارد که رسمیت مذهب تشیع را در افغانستان اعلان دارد. موجودیت سیاف و رسالت پخش وهابیت وتثبیت نفوذ سیاسی ریاض با این مهره درکابل ، هیچگاهی زمینهء رسمی شدن تشیع را در افغانستان مساعد نخواهد ساخت. همکاری وائتلاف تشیع درباری با سیاف به اثبات میرساند که ترمینولوژی «حق شیعه» صرفاً برای تصاحب «حق سیاسی» و بزرگ جلوه دادن چهرهء مذهبی تشیع درباری، با استفاده از مذهب مشترك با هزاره هاست. تشیع درباری هیچگونه اعتقاد مذهبی ندارد. اگر کسی برای یك لحظه هم «راه خدا» را درذهن خود پرورانیده باشد، همدستی با مسعود وسیاف را برای ریختن خون و بازی با سرنوشت وحقوق اقشار ملت ، بزرگترین فاجعهء مذهبی و انسانی میابد.

پیروزی تشیع درباری درمعامله با سرنوشت سیاسی واجتماعی هزاره ها، صرفاً ، مدیون ترمینولوژی«حق شیعه» میباشد. بزرگترین فریب مذهبی هزاره با این ترمینولوژی، هزاره را تبدیل به سرباز فداکار وصادقی مینماید که خون خود را خلاف منافع مردم خویش، برای اهداف سیاسی گروهی میریزاند که کاملاً برای اسارت سیاسی واجتماعی هزاره ها، در طول تاریخ، موضعگیری داشته است. موقف کنونی تشیع درباری در جوارمسعود و وضعیت ذلت بار هزاره در غرب کابل، بزرگترین امتحان درس تاریخ را با این سوال از هر فرد هزاره و ملت افغانستان میگیرد:ترمینولوژی تشیع درباری (حق مذهبی) و یا ترمینولوژی محروم ترین انسان جامعه (حق سیاسی)؟

مأخذ:

١- وحدت اسلامی، شمارهء ٢٢ ،١٦ حمل ١٣٧٤، تشیع دربار؟!!، ص٤
٢-همان
٣- وحدت اسلامی، شمارهء ١٢ ٥ دلو ٧٣، سخنرانی استاد اکبری، ص٢
٤-همان ص٤
٥- همان، شمارهء ١٥، ص اول، ٢٦ دلو ١٣٧٢
٦- همان، ص اول
٧- همان، شمارهء ١٦، ٣ حوت ١٣٧٣، ص٣
٨- همان، شمارهء ١٧، ١٠ حوت ١٣٧٣، ص اول
٩- همان، ص٤
١٠- همان، شمارهء ١٩، ٢٤ حوت ٧٣، ببر کاغذی، ص٢
١١- همان، شمارهء ٢٠، اول حمل ٧٤، ص اول
١٢- همان، شماره ٢١، ٥ حمل ٧٤ ، سرمقاله ، ص اول
١٣- «امروز ما»، شماره دوم، ١٥ حوت ٧٣، جنگهای امیرعبدالرحمن باهزاره گان، ص٢
١٤- همان، ص٦
١٥- وحدت اسلامی، ٢٤ حوت ٧٣، ص٣
١٦- همان، ص٣
١٧- همان، شماره ٢٢، ١٦ حمل ٧٤، تشیع دربار؟!!، ص٤

(*)- دراین جملهء تشیع درباری، باز هم بیگانه بودن ومجزا بودنش را از جامعه و درد تاریخی واجتماعی هزاره ها وملت افغانستان درك کرده میترانیم. یعنی محبوبیت«رهبرشهید» و مسؤلیت حق خواهی واسارت شکنی وی در برابر مردمش، صرفاً ضربهء روانی برای هزاره هاست و تشیع درباری با این جمله اش به موضعگیری هزاره ها در جوار رهبر شهید و ریزش خون هزاران انسان برای حق و شکستاندن باور های غلط جامعه در برابر هزاره تمسخر میکند. زهی بیگانه بودن با درد اجتماعی وتاریخ پر از رنج و خون و ادبار هزاره ها!

(**)- مثل همیش علامه گذاری های غلط ناشی از بیسوادی مبلغین آنهاست.

(***)- با شناخت از ماهیت فاشیزم مسعود وایمان این فاشیزم به انحصار سیاسی، ادعای به دست آوردن «حق سیاسی» تشیع درباری، توهین بس بزرگ به دربار وصاحبان سکتاریست آن است. آینده به اثبات خواهد رساند که تشیع درباری برای این بلند پروازی خویش «کف پایی» برداشته خواهد شد.

یکبار دیگر تشیع درباری...

درباری را برای هزاره نیز بیان میدارد. سید فاضل، جنایت اخیر درغرب کابل را برای هزاره ها چنین تقدیس میکند: «ببینید آغایان دو باره عرض میکنم که خدا را فراموش نکنید شاید مسئله بود که ما باید این گوشمالی را می خوردیم این را متوجه باشید.»(۲) و بعداً تمام آدم کشی و غارت وچپاول وبی عفتی به ناموس مردم به دوش«طالبان» انداخته میشود: «شورای مرکزي(تشیع درباری) حزب وحدت اسلامی درین دوره از تاریخ کشور بزرگترین افتخار را نصیب گردید که هرگز فراموش نخواهد شد والا چیزی باقی نمانده بود... که سرنوشت شیعه را باز هم بجای رسانند که قتل عام وچور وچپاول و چون برده و کنیز فروش شان به بازار ها از سرگرفته شود.»(۳)

مشاهده میشود که تشیع درباری با یك خیانت(در سطح جنایت)«طالبان»، چگونه جنایت مسعود را تبرئه میکند وچهرهء دلسوز وحامی را برای هزاره به خود میگیرد. هدف همیشه روشن است: حفظ امتیاز در جوار حاکمیت وحفظ مقام مذهبی و اجتماعی درمیان هزاره ها.

تأکید تشیع درباری بر«قتل عام و چور وچپاول وچون برده وکنیز فروخته شدن» مجدد هزاره ها هدف دیگری را نیز نشانه میگیرد که خصومت هزاره ها را با برادران پشتون دامن میزند. گویا برادران پشتون دشمنان طبیعی هزاره ها بوده و هیچگاهی جو دوستی و برادری میان این دو ملیت مطرح شده نمیتواند.

ملت افغانستان به حافظه دارند که ما قبل ازخیانت طالبان در غرب کابل با تمام خوشبینی به برادری و تفاهم ملی، ظهور طالبان و شعار های برادری وعدالت شان را با این جمله لبیك گفتیم:«ظهور «طالبان» بر خلاف آنعده ای که برایشان آغاز نابودی تلقی میگردد، برای ما نوید ظهور«حق گویی» و«عدالت گویی» دیگر است.»(٤) وحتی دعا نیز نمودیم«که این جنبش جدید ، بهای«حق» و «عدالت» را با خون خویش نپردازد»(٥) تا اینجا ما با اعتقاد به جبههء مشترك ملی در برابر فاشیزم سکتاریستی مسعود، مفکورهء خویش را بیان داشتیم و صمیمانه نوشتیم که «عروج شعار های عدالت و برابری در سرتاسر کشور، آرزوی دیرینهء هر محروم این جامعه است».(٦) ما با وجود جنایات امیر عبدالرحمن (به عنوان یك امیر پشتون) در برابر هزاره ها، هیچگونه اعتقادی بر دشمنی باملیت برادر پشتون نداریم ونخواهیم داشت. هزاره ها بدین باور اند که زدودن خصومت در برابر این یا آن ملیت از حاکمیت سیاسي، یگانه راه برای رسیدن به تفاهم ملی است. عقده های تاریخی که از آن حاکمیت ظالمانهء نسل های همان وقت بود، هیچگونه بار مسؤولیت ومحکومیت برای جامعهء پشتون ندارد که خود نیز دست آورد ناکاره گی حاکمیت های گذشته را با فقر و محرومیت تحمل مینمایند.

حاکمیت های گذشته اگر دشمن علنی هزاره ها بوده اند، دشمن غیر علنی پشتون ها نیز بوده اند. امروزجامعهء پشتون در جوار محکومیت و فقر اجتماعی، محکومیت انحصار حاکمیت را نیز حمل مینمایند، حالانکه عاملان راهمه میشناسند. مگر میشود که امروز سکتاریزم پنجشیری مسعود را حاکمیت جامعهء تاجك دانست که درهرگوشهء مملکت خونش به گونه ای میریزد؟ ما صرفاً گفتیم که«طالبان» ظهور«حق گویی» و«عدالت گویی» است . ثابت شده است که هر«حق گو» و «عدالت گو» حق ده و عدالت آور نیست. بر مبنای همین اعتقاد بر تضاد گفتار وعمل، یك پاراگراف بعد تر نوشتیم:«موقف گنگ و تشریح ناشدهء«طالبان» در برابر حقوق وحضور تمام اقشار ملت در تعیین سرنوشت شان، یگانه علتی است که موقف نیروهایی که صرفاً خواهان تداخل این عناصر در حاکمیت سیاسی اند، ناشناخته ماند... اگر«طالبان» خلاف شعار های خویش و عینیت ها و معضلات موجود اجتماعی کشور عمل کنند، صرفاً سنگر نشین ها را تغییر داده اند، نه ماهیت جنگ را. جانشین نمودن میلیتاریزم نیرومند در مقام سکتاریزم مسعود، هیچ گره وعقدهء جامعه مارا باز نخواهد کرد.»(۷)

خیانت«طالبان» درغرب کابل هم خیانت به هزاره ها وهم خیانت به باورمندیهای آنها برای ایجاد تفاهم ملی در کشور ماست.این خیانت، زمینهء بازشدن دهن کسانی را مساعد ساخت که هیچگونه صداقت به تفاهم ملی، عدالت اجتماعی و روحیه و همکاری مشترك ملیت ها در افغانستان ندارند.تشیع درباری، با استفاده از خیانت«طالبان» و اعتقاد ما به برادری ملیت ها، «طالبان» را منحیث ملیت پشتون تبلیغ مینماید و با این جملات میکوشد که هزاره ها را برعلیه پشتون ها تحریك کند: «استاد مزاری و رفقایش جدا ازاینکه درجبههء نظامی اینها را همکاری های بیدریغ کردند حتی در نشرات خود از آنها عملاً تبلیغ کردند چنانچه در سر مقالهء شماره دوم نشریه «امروز ما» که تا هنوز از آن بیشتر از پانزده روز نمی گذرد نوشتند:«ظهور طالبان بر خلاف آنعده ای که برایشان آغاز نابودی تلقی میگردد برای ما نوید ظهور حق گوئی وعدالت گوئی...» طالبان این همه خدمت را نادیده گرفته با کمال بیرحمی و نامردی عمل کردند».(۸)

در عین حال رهبر شهید را همیشه چنین محکوم می نماید:«بعد از گذشت مدت نه چندان زیاد، دیدیم که آقای مزاری با خانهای دو سره و بی تذکره های سرحدی پشتون آشتی کرد وجنرال دوستم را نیز با آقای حکمتیار آشتی داد تا نیروهای قبایل ازبك و ترکمن نیز درین سرزمین دوستانی نداشته باشند.»(۹)

تشیع درباری ما را متهم میسازد و میگوید که «سرمهء آزموده را آزمودن خطاست»(۱۰) یعنی پشتون ها در زمان عبدالرحمن هزاره ها را قتل عام کرده و نباید پشتون را به عنوان دوست پذیرفت!

و یا میگوید:«مؤمن ازیك شکاف دو بار گزیده نمی شود»(۱۱) یعنی پشتون ها صرفاً یك بار مارا نیش زد ونباید به برادری جامعهء پشتون اعتماد داشت» و یا آقای آیت الله فاضل خطاب به هزاره ها میگوید:«ببینید پشتون ها چه کار می کنند. قوماندان های شان چه کار کردند.»(۱۲)

و اینك ما قضاوت را برای ملت خویش میگذاریم که «طالبان» با خیانت خویش چگونه یکبار دیگر زمینهء رشد نفاق اجتماعی را مساعد ساختند. تشیع درباری که قویاً منافع اجتماعی خویش را در ایجاد فضای وحشت و خصومت بین ملیت ها می بیند، تبلیغات خویش را بر علیه«طالبان» به شکلی سازماندهی مینماید که کینهء هزاره ها را یکبار دیگر در برابر برادران پشتون تحریك نماید. برادران پشتون که فکر مینمایند هر شیعه هزاره است ویا هر هزاره شیعه، تمام تبلیغات وگفته های تشیع درباری را منحیث عقاید و خواست های اجتماعی هزاره ها میپذیرند. ملت افغانستان باید بداند که تشیع درباری چند تنی اند که از لحاظ نژادی منسوب به ملیت هزاره نبوده و هزاره ها نه تنها شیعه که سنی نیزهستند. یك بخش هزاره های بادغیس، پروان، کاپیسا(پنجشیر)، بغلان، غور، بدخشان... اهل تسنن بوده که هیچگونه پیوند نژادی ومذهبی با تشیع درباری ندارند. موجودیت تشیع درباری نه تنها فریب مذهبی برای ملت افغانستان ، بلکه بزرگترین آفت اجتماعی ، سیاسی و مذهبی برای جامعهء هزارهء سنی و شیعه نیز میباشد.

گسستن روابط اجتماعی هزاره ها با دیگر ملیت های کشور کهنه ترین«سرمهء آزموده شده است» که تشیع درباری دیگر نمیتواند با استعمال آن دید هزاره ها و ملت افغانستان را زایل کند. ما برای مردم خویش قول میدهیم که دیگر هیچکس را اجازه ندهیم که به بهانهء «وحدت تشیع» سیاست نفاق ملیتی را بر ملت وچند پارچه گی اجتماعی را برجامعهء هزاره تطبیق نماید. یك روشنفکر هزارهء سنی همیشه این طنز تلغ را بر لب دارد:«وقتی درمسجد میروم میگویند هزاره و وقتی در جامعهء هزاره می آیم، کاملاً شیعه است!» این طنز تلغ یکی از نتایج شعار«وحدت تشیع» است توسط «تشیع درباری» مغرضانه مورد استفاده قرار گرفته و سرنوشت متضاد را بر انسان و جامعهء هزاره تحمیل کرده است.

۱- وحدت اسلامی ، شماره ۲۲، ۲۳ حمل ۷٤، سخنرانی سید فاضل، ص۲، س٤ . ۲- همان، ص ۳، س ٤
۳- همان، شماره، ۲۱، ۹ حمل ۷٤، آرامش کابل وحسادت مغرضین، ص۲
٤- امروز ما ، شماره، ۲، ۱٥ حوت ۷۳، طالبان، از شعار تا عمل، ص۱٥
٥- همان،. ٦- همان. ۷- همان
۸- وحدت اسلامی، شماره ۲۰ ، توطئه جدید استعمار در افغانستان، ص٤
۹- همان ، شماره، ۱۷، ۱۰ حوت ۷۳، مزاری وخان های دو سره، ص٤
۱۰- همان. ۱۱- همان، شماره، ۷، ۳۰ قوس ۷۳، ص۲
۱۲- همان، شماره،، ۲۲، ۲۳ حمل ۷٤، سخنرانی سید فاضل، ص۳- س٤

صفیر انفجار وسکوت فرهنگ

خون ملتها به هدر رفته است و دورهء انتقال سرنوشت تاریخی واجتماعی ملت ها در صفحهء تاریخی تفسیر میشود که از آن عاملان جنایت است؛ چون فرهنگ، که صفحهء تاریخ ملت را مینویسد، سکوت کرده است وتاریخ جانیان، با مشخصهء غوغای مرگ وخون، سکوت و آرامش همه چیز را برهم میزند و درعوض، سکوت فرهنگ را برای ملت میدهد؛ تا دیگر صفحه یی برای ثبت فریاد ملت نباشد؛ تا دیگر صفحه یی برای ثبت خون وارزشهای برباد رفتهء انسانی ملت وجود نداشته باشد.

جانیان میدانند که جامعه قدرت و توانمندی حفظ بقای یکپارچهء خویش را با فرهنگ، سیاست واخلاق به دست می آورد. قاتلان ملت میدانند که فرهنگ، اشتیاق جذبهء فکر انحصاری را، و لو زر وزور جهنمی نیز در عقبش باشد، نابود میکند وانسانیت رامحور روابط اجتماعی قرار میدهد.

سکوت فرهنگ، سنت عظمت طلبی وانحصار وتبعیض را تقویت نموده و شعور و عقل ملت را متکی به دستگاههای تبلیغی دشمنان ملت میسازد. عقل ها وباورها به چشمی تبدیل میشوند که جز فر آورده های تبلیغی جانیان چیز دیگری را نمی بینند. سکوت فرهنگ، آگاهی ملت را صرفاً وابسته به واقعیت هایی میسازد که جانیان ملت به وجود می آورند تا سیاست و موجودیت خویشتن ووضعیت موجود را با آن تبرئه و توجیه نمایند.

سکوت فرهنگ، مسیر سرنوشت ملت را به دست جنگ وبانیان جنگ میسپارد وبه همین علت است که جنگ پایان ناپذیر میگردد وتفاهم ملی و اجتماعی که اصل عمدهء تفکر انسانی و همزیستی اجتماعی در تاریخ بشر است، به عنصر ناباوری های اجتماعی تعبیر میشود.

... وبالاخره سکوت فرهنگ، میدان را برای مرگ رها میکند ودر فضای مرگ، -«احمدشاه مسعود»- فقیر سواد وفرهنگ- به «قهرمان» و «شیرپنجشیر» تبدیل میشود. یعنی که فرهنگ وانسانیت در وجود انسان آنقدر میمیرد که ماهیت درنده گی حیوان، افتخار موجودیت انسان درجامعه اش میگردد.

بی حیثیت شدن فرهنگ درجامعه، زمینهء سیاست هایی را فراهم میسازد که هستی وحیات مردم را به نیستی میکشاند. وقتی ساختن عقاید جامعه را جانیان فاجعهء ملی به دست گرفتند، کشتار وجنگ به وسیلهء حفظ بقای جنگجویان تبدیل میشوند. جنگ محور سیاست وزنده گی میشود وبرای تشدید آن انسان به مواد خام سیاست جنگ تبدیل میشود و مرگ انسانیت به بقای جنایت می انجامد.

ملت آگاه و یکپارچه، روحیهء برادری ومساوات وعقاید انسانی و آزادی، عناصری اند که همیشه سیاست های نفاق افگنی، روحیهء انحصار ودشمنی وعقاید برده گی وغیر انسانی را مهار میکنند. مسعود زمانی نفاق ملی را به دست می آرد که با سیاست کشتن هزاره و پشتون، خصومت وجنگ را بین این دو ملیت ایجاد کند وقبر دستجمعی جوانان هزاره و ازبک را کشف کند(!). مسعود زمانی «قهرمان» میماند که برای نابود کردن پشتون، ازبک وهزاره را در یك قبر دفن کند.

سیاست نفاق افگنی باخون و کشتن انسان زمانی در جامعه جا می افتد که عناصر ضد فرهنگ ذهن جامعه را پُر کنند؛ فاجعهء امروز همین است که «فتح» به ملاك انسانیت و حقانیت حاکمیت تبدیل شده است.

... و فرهنگ، که ضمیر آگاه ملت در محکمهء آن به عدالت میرسد، سکوت کرده است و مسعود صاحب خون ملت شده و برای اقشار ملت هویت تعیین میکند. هزاره و ازبک میکشد تا پشتون را «جانی» هویت دهد و پشتون میکشد تا هزاره را آدمخوار معرفی کند. فرهنگ وعلم سکوت کرده اند و «مسعود» با سیاست نفاق ملی، به خنجری تبدیل شده است که تا قبضه در تن ملت فرو رفته است.

(امروزما)

فاشیزم در صفحه، گاردین

روز شنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۰ فاشیسم سکتاریستی با شعار «تشنه به خون هزاره بودن» برغرب کابل مسلط شد. آنچه که از آن پس بر غرب کابل ومردم بیدفاع هزاره در این ساحه گذشت و هنوزهم میگذرد، عمق فاجعه را درتاریخ کنونی کشور تمثیل میکند. گزارش ذیل از نشریهء گاردین مورخ ۹۵/۳/۱٤ برای تصویر اولین گامهای فاشیسم در غرب کابل نقل میگردد. (امروزما)

گاردین، لندن ١٤ مارچ ٩٥: خبرنگار گاردین از کابل ضمن گزارش مفصلی در بارهء جنگهای کارتهء سه مینویسد: عساکر وقوتهای حکومتی، در حالیکه آمادگی حمله به قرارگاه طالبان در چار آسیاب را میگیرند، در کابل به دزدی وغارت در منطقهء کارته سه پرداختند، کارته سه را قوتهای حکومتی از طالبان وحزب وحدت درجریان روزهای آخر هفته اشغال کرد.

به روز شنبه قوتهای طرفدار ربانی که تحت فرمان احمدشاه مسعود، قوماندان مجاهدین، قرار دارد، اولین شکست نظامی را بر طالبان تحمیل نموده ودر پی آن به بیدادگری درمنطقه پرداخته و در سرتاسر سرکهای منطقه کارتهء سه به غارت وتاراج پرداختند، کارکنان مؤسسات طبی گفتند که آنها اقلاً از شش واقعهء تجاوز به ناموس زنان خبردارند. یکی ازکارکنان شفاخانه ها گفت که ما فکر میکنیم که بی عفتی وتجاوز به زنان بصورت بسیار گسترده صورت گرفته است. اما حرمت اجتماعی وننگ از این جنایت قبیح آنقدر زیاد است که دریافتن قربانیان را ناممکن میسازد.

خبرنگار نمونهء این مظالم را آورده مینویسد: مردی بنام عزیزی با خانوادهء شانزده نفری اش در حال بیرون شدن از منطقهء کارته سه بود، هردودست عزیزی شکسته و درپارچهء کهنه پیچیده و به گردن اوآویخته بود، او گفت که جنگجویان حکومتی به هردوبازوی او با پره (لبه) بیل، زده ودستهای اورا شکستانده اند و زن او را به شدت لت وکوب کرده اند. زن او تلاش میکرد که نگذارد عساکر دولتی خانهء شان را غارت وتاراج کنند.

خبرنگارگاردین عساکر دولتی را با پشتاره های مال درحالیکه پشت شان زیر بار اموالی که غارت کرده بودند، خم شده بود ویا در حین مجادله با یك دگر بر سر تقسیم غنایم دیده و گزارش داده است.

شفاخانه ها خبر میدهند که در جنگهای کارته سه بیشتر از صد نفر کشته وهزار نفر زخمی شده است.

تندیس تنهایی...

به کوچه می گریزم، تا در سیاهی جمعیت گم شوم؛
درهیاهوی شهر، صدای سرزنش خویش را نشنوم.
خلق بسیاری انبوه شده اند وشهر ، آشفته و پرخروش، می گرید، عربده ها وضجه ها وعلم وعماری و"صلیب جریده" و تیغ و زنجیری که دیوانه وار بر سر وروی و پشت وپهلوی خود میزنند، و مردانی باردا های بلند و ...
عمامهء پیغمبر، بر سر و...
آه!... بازهمان چهره های تکراری تاریخ! غمگین و سیه پوش، همه جا پیشاپیش خلایق!
تنها وآواره به هر سو می دوم، گوشهء آستین این را می گیرم، دامن ردای او را می چسپم، می پرسم، باتمام نیازم می پرسم- غرقه در اشک ودرد-:
"این مرد کیست"؟
"دردش چیست"؟
این تنها وارث تاریخ انسان، وارث پرچم سرخ زمان، تنها چرا؟
چه کرده است؟
چه کشیده است؟
به من بگوئید:
نامش چیست؟
هیچکس پاسخم را نمی گوید!
پیش چشمم را پرده ای از اشک پوشیده است.

یکبار دیگر

تشیع درباری و نقش ایجاد خصومت میان ملیت ها

«م. همراز»

ائتلاف شورای نظار- جمعیت، اتحاد اسلامی و شاخه های تشیع درباری در احزاب «حرکت» و «وحدت» اسلامی، ترکیب سیاسی ونظامی یی است که فعلاً تمثیل«شورای عالی دولت اسلامی» را به عهده دارند. تحلیل علایق سیاسی واجتماعی این ائتلاف و انگیزه هایی که این گروه ها را برای یك دیگر قابل تحمل ساخته است، برای شناخت معضله، کنونی مبرم ترین اصل پنداشته میشود.

شورای نظار به مثابه، ارباب و حافظ حیات این ائتلاف، صرفاً ترکیب نظامی ولسوالی پنجشیر است که در صورت لزوم حاضر است برادران تاجك را نیز قربانی منافع و حفظ حیات این سکتاریزم فاشیستی نماید. تلاش این دسته، نظامی صرفاً برای اینست که موجودیت ویا ضرورت نظامی خویش را برای برادران تاجك تثبیت نماید. به دست آوردن رهبری یك ملیت و بعداً انحصار حق سیاسی ملیت های دیگر، اساسی ترین ستراتیژی شورای نظار را تشکیل میدهد.

موقف اتحاد اسلامی دراین ائتلاف حیثیت شمشیر میان خون را دارد. خواست عربستان سعودی یگانه عامل برای نگهداشت آقای سیاف درجوار سکتاریزم پنجشیری است ورنه، استاد همایونی خود نیز واقف است که تحمل حقارت سیاسی و اجتماعی درجوار مسعود، چه محکومیت تاریخی را در قبال دارد.

بالاخره نقش تشیع درباری در جوار این حاکمیت چه است که دو عنصر اساسی آنرا تضاد با تشیع (سیاف) و دشمنی با سرنوشت سیاسی واجتماعی ملیت های کشور(مسعود) تشکیل میدهد؟ عامل ویا انگیزه، قرار گرفتن تشیع درباری درجوارمسعود-سیاف ، موضوعی است که دراینجا بررسی میشود.

تشیع درباری هیچگاهی درگفتار، مدعی گرایشات نژادی نبوده و ظاهراً مسایل زبانی را نیز مطرح نمی نماید و یگانه خواست اجتماعی وسیاسی آن بر مذهب اتکاء دارد. ولی موجودیت سیاف در ائتلاف ، که فعلاً یگانه عنصر و چهره، علنی برای ایجاد و تقویت تضاد وجنگ مذهبی است، عدم صداقت تشیع درباری را در برابر یگانه ادعای مذهبی آن هویدا میسازد. همدستی تشیع درباری با سیاف و مسعود و ریختن خون و تجاوز به ناموس هزاره ها در افشار ، چنداول وغرب کابل ، ادعای عدم گرایشات نژادی آنها را نیز به اثبات میرساند. در واقع، تشیع درباری نه صداقت مذهبی دارد ونه معصومیت نژادی. پس انگیزه، قرار گرفتن این عناصر درائتلاف سیاف- مسعود چه است؟ اینها صرفاً وظیفه دارند مسایل مذهبی را دامن بزنند، ولی در عمل با یگانه عنصر ضد خویش(سیاف) در هرگام واقدام برای قربانی نمودن هزاره های شیعه و قربانی نمودن حقوق سیاسی واجتماعی هزاره های سنی وشیعه با تفاهم مشترك عمل نمایند.

شعاع وجودی تشیع درباری در درون ملت افغانستان منحصر به چند فرد است که در روابط اجتماعی خویش روش دوگانه دارند. وقتی در میان هزاره ها می آیند، مذهب را آنقدر بزرگ میسازند که میگویند:«چند تا نژاد یك مذهب»(۱) ولی در جمع دیگران (گاهی با وجود قیافه، کاملاً هزاره گی) «شیعه بودن» را وسیله، فرار از نژاد هزاره قرار میدهند که محکومیتش پشت تاریخ را خم نموده است.

تشیع درباری مذهب را منحیث یگانه وسیله، روابط اجتماعی خویش در اختیار دارد. برای هزاره آنرا منحیث وسیله،«وحدت» و داشتن سرنوشت مشترك اجتماعی مطرح میکند ویا دیگران (غیر هزاره ها) به عنوان وسیله، فرار از هزاره ها به کار میبرد.

انگیزه، اساسی قرارگرفتن تشیع درباری درجوار مسعود- سیاف برای حفظ دو مقام است: حفظ مقام اجتماعی، میان ملت افغانستان و حفظ موقف رهبری مذهبی میان هزاره ها. به خاطر همین دو مقام است که تشیع درباری مذهب شیعه را به عنوان یگانه - وسیله، مؤثر مورد استفاده قرار میدهد. موجودیت نفاق ملیتی و مذهبی میان ملت افغانستان همیشه تشیع درباری را در هدفش پیروز نگهمیدارد. دشمنی حاکمیت سیاسی با هزاره ها و دیگر ملیتها، باعث میشود که دستگاه سیاسی برای انحصار حقوق هزاره ها بالای تشیع درباری تکیه کند. خصومت مذهبی را به خصومت اجتماعی تبدیل کردن، موقف مذهبی تشیع درباری را در جامعه، هزاره ها با شعار «وحدت تشیع» تثبیت میکند . شناخت این دو چهره، متضاد تشیع درباری برای ملت افغانستان و هزاره ها یکی از عوامل نفاق اجتماعی را در کشور افشاء مینماید.

موضعگیری تشیع درباری در جوار مسعود- سیاف و تراژیدی اجتماعی یی که تا کنون این ائتلاف برای هزاره ها و ملت افغانستان خلق کرده است، مثال عینی برای شناخت چهره، اول تشیع درباریست. وضعیت مرگبار هزاره در غرب کابل و دفاع تشیع درباری از مسعود به عنوان«دولت اسلامی افغانستان»، واقعیتی است که به عنوان یك حقیقت خونبار تاریخ در جریان بوده و باز ده اهداف خصمانه، تشیع

ص ۱۴

عشق

اسماعیل «آینده»

در دنیا اگر صدائی بماند
اگر سرودی بماند
اگر کلمه ای بماند
صدای انسان -
سرود انسان
در این کلام است :
عشق من -.

* * *

(اقبال)

چو رخت خویش بربستم ازین خاک
همه گفتند با ما آشنا بود
ولیکن کس ندانست این مسافر
چه گفت وباکه گفت و از کجا بود

* * *

بگوشم آمد از خاك مزاری
که در زیر زمین هم میتوان زیست
نفس دارد ولیکن جان ندارد
کسی کو بر مراد دیگران زیست

* * *

زبان ما غریبان از نگاهیست
حدیث دردمندان اشك وآهیست
گشادم چشم وبربستم لب خویش
سخن اندر طریق ما گناهیست

امروزما
ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی
افغانستان
پشاور : P.O. Box:1073
Universty town Peshawar
قیمت یك شماره : (۲۰۰) افغانی
یا (۲) روپیه
حساب بانکی:
Bank Alhabib Limited
F.C Plaza Sonahri Masjid
Road Peshawar Cantt.
account No: 0011088-55



والعصر

امروز ما

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

شماره، چهارم - شنبه ۵ ثور ۱۳۷۴ - ۲۵ اپریل ۱۹۹۵م - ۲۶ ذی القعدة ۱۴۱۵ هـ ق

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

صفیر انفجار و سکوت فرهنگ

تاریخ کنونی ملت مارا مرگ وخون تشکیل میدهد. نفاق اجتماعی هنوزهم وسیلهء موثر برای حفظ بقای حاکمیت بوده و روح زمان مارا مرگ وجنایت اسیر کرده است. جنگ انحصار سیاسی با تحریکات عظمت طلبی نژادی عمق سیاست وتفکر نا انسانی پایتخت را به یادگار میگذارد. میخواهند که غوغای «فتح انحصاری» را، به بهای بی سرنوشتی سیاسی واجتماعی ملت، در شعور و آگاهی مردم به آیدیال و آرمان اجتماعی مبدل کنند.

امروز به اسارت دو فرهنگ گیر کرده ایم: فرهنگ ایجاد انفجار ومرگ وفرهنگ «سکوت فرهنگ». بیشتر از یك ونیم دهه صدای انفجار با پیامد مرگ وطنین هولناك خویش سکوت را از ذهن کشور وملت دزدیده است وبیشتر از یك ونیم دهه است که سکوت فرهنگ و علم حاکم شده است. غوغای جنگ وسکوت فرهنگ تراژیدی تاریخ همین زمان است. «صفیر انفجار» و «سکوت فرهنگ»، آگاهی تاریخی را همیشه به چنگال جانیان ملت داده است ودرست ازهمین نقطه است که

ص

بگذار این «سالهای حرام بگذرد»!

ص ۲

یکبار دیگر

تشیع درباری ونقش ایجاد خصومت میان ملیتها

ص ۱٦

از «مخاطب های آشنا»

ص ۷

تندیس غربت وتنهایی ورنج

ص ۲

فاشیزم درصفحهء «گاردین»

ص ۱۵

حق مذهبی یا حق سیاسی ؟

ص ٤

گزارشی از :

مراسم تودیع، تشییع و تدفین رهبر شهید

ص ٦

ماعاشق قیافهء هیچکسی نیستیم فقط میخواهیم مردم ما در تصمیم گیری سیاسی این کشور سهیم باشند.

(رهبر شهید)

تندیس غربت وتنهایی ورنج...

ع. سرداری

پیش چشمم را پرده ای از خون پوشیده است.

صحرای سوزانی را می نگرم، باآسمانی به رنگ شرم، وخورشیدی کبود و گدازان، و هوائی آتش ریز، و دریای رملی که افق در افق گسترده است، وجویباری کف آلود از خون تازه ای که می جوشد و، گام به گام، همسفر فرات زلال است.

و شمشیر ها، از همه سو، برکشیده و تیر ها، از همه جا، رها و خیمه ها آتش زده ورجاله در اندیشهء غارت، و کینه ها زبانه کشیده ودشمن، همه جا، درکمین و دوست، بازیچهء دشمن وهوا، تفتیده وغربت، سنگین وزمین، شوره زاری بی حاصل وشن ها، داغ و تشنگی، جان گزا ودجلهء سیاه، هار وحمله ور وفرات سرخ- مرزکین و مرگ- دراشغال"خصومت جاری" و...

می ترسم در سیمای بزرگ ونیرومند"او" بنگرم، او که قربانی این همه زشتی وجهل است.

به پاهایش می نگرم که همچنان استوار و صبور ایستاده و این تن صد ها ضربه را بپا داشته است.

ترسان ومرتعش ازهیجان، نگاهم را بر روی چکمه ها ودامن ردایش بالا می برم:

اینك دو دست فرو افتاده اش،

دستی به شمشیری که، به نشانهء شکست انسان، فرو می افتد، اما پنجه های خشمگین، با تعصبی بی حاصل، می کوشد تا هنوز هم نگاهش دارد.

جای انگشتان خونین بر قبضه شمشیری که دیگر...

... افتاد!

و دست دیگرش،. همچنان بلا تکلیف.

نگاهم را بالا تر می کشانم:

از روزنه های زره خون بیرون می زند وبخار غلیظی که خورشید صحرا می مکد تا هر روز، صبح وشام، به انسان نشان دهد وجهان را خبر کند.

نگاهم را بالا تر می کشانم:

گردنی که، همچون قلهء حرا، از کوهی روئیده و ضربات بی امان همهء تاریخ برآن فرود آمده است، بسختی هولناکی کوفته ومجروح است، اما خم نشده است.

نگاهم را از رشته های خونی که برآن جاری است بازهم بالا تر می کشانم:

ناگهان چتری از دود وبخار! همچون تودهء انبوه خاکستری که از یك انفجار در فضا می ماند و...

دیگر هیچ!

پنجه ای قلبم را وحشیانه در مشت می فشرد، دندان هائی به غیظ درجگرم فرو می رود، دود داغ وسوزنده ای از اعماق درونم بر سرم بالا می آید وچشمانم را می سوزاند، شرم و شکنجه سخت آزارم می دهد، که:

"هستم" که : "زندگی می کنم".

این همه"بیچاره بودن" وبار"بودن" این همه سنگین!

اشك امانم نمی دهد؛ نمی توانم ببینم؛

پیش چشمم را پرده ای از"اشك" پوشیده است.

در برابرم، همه چیز درابهامی از خون وخاکستر می لرزد، اما همچنان، با انتظاری ملتهب از عشق وشرم، خیره می نگرم؛

شبحی را در قلب این ابر و دود باز می یابم، طرح گنگ ونامشخص یك چهرهء خاموش، چهرهء پرومته، رب النوعی اساطیری که اکنون، حقیقت یافته است.

هیجان واشتیاق چشمانم را خشك می کند، غبار ابهام تیره ای که در موج اشك من میلرزید، کنار تر می رود و روشن تر می شود وخطوط چهره خواناتر.

هم اکنون سیمای خدائی او را خواهم دید؟

چقدر تحمل ناپذیر است دیدن این همه درد، این همه فاجعه، در یك سیما، سیمائی که تمامی رنج انسان را درسرگذشت زندگی مظلومش، حکایت می کند. سیمائی که...

چه بگویم؟

مفتی اعظم اسلام او را بنام یك"خارجی عاصی بردین الله و رافض سنت محمد" محکوم کرده و به مرگش فتوی داده است؛

در پیرامونش، جز اجساد گرمی که درخون خویش خفته اند، کسی از او دفاع نمی کند؛

همچون تندیس غربت وتنهائی و رنج، از موج خون، درصحرا، قامت کشیده وهمچنان، بر رهگذر تاریخ ایستاده است.

نه باز می گردد ،

که: به کجا ؟

نه پیش می رود ،

که: چگونه؟

نه می جنگد،

که: با چه؟

نه سخن می گوید،

که: با که؟

و نه می نشیند، که...

هرگز!

ایستاده است وتمامی جهادش اینکه:

نیفتد.

همچون سندانی درزیر ضربه های دشمن ودوست، در زیر چکش تمامی خداوندان سه گانهء زمین، در طول تاریخ، ازآدم تا... خودش!

به سیمای شگفتش دو باره چشم می دوزم، درنگاه این بندهء خویش می نگرد، خاموش وآشنا، بانگاهی که جز غم نیست، همچنان ساکت می ماند؛

نمی توانم تحمل کنم،

سنگین است؛

تمامی«بودن » م را در خود می شکند وخرد می کند.

می گریزم؛

اما می ترسم تنها بمانم، تنها با خودم، تحمل خویش نیز سخت شرم آور وشکنجه آمیز است؛

ص ۱۵

بگذار این "سالهای حرام" بگذرد!

امام صادق:

«کل شهر محرم، و کل یوم عاشورا، وکل ارض کربلا»

در قبایل عرب همواره جنگ بود، اما مکه "زمین حرام" بود وماه های رجب، ذی القعده، ذی الحجه ومحرم، "زمان حرام"، یعنی که درآن جنگ حرام است. دو قبیله که با هم می جنگیدند، تا وارد ماه حرام می شدند، جنگ را موقتاً تعطیل میکردند، اما برای آنکه اعلام کنند که:«در حال جنگند و این آرامش از سازش نیست، ماه حرام رسیده است وچون بگذرد، جنگ ادامه خواهد یافت»، سنت بود که بر قبهء خیمهء فرمانده قبیله، پرچم سرخی برمی افراشتند، تا دوستان، دشمنان ومردم، همه، بدانند که:«جنگ بایان نیافته است».

آنها که به کربلامی روند، می بینند که جنگ با پیروزی یزید پایان گرفته و بر صحنهء جنگ آرامش مرگ سایه افکنده است.

اما می بینند که بر قبهء آرمگاه حسین، پرچم سرخی در اهتزاز است.

بگذار این «سالهای حرام» بگذرد !

معلم شهید شریعتی

فشرده یی از

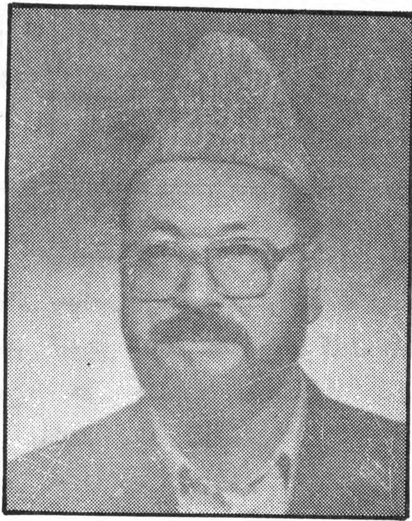
زندگینامهء استاد خلیلی دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان

استاد محمدکریم خلیلی در سال ۱۳۲۹ در یك خانوادهء فقیر وروستایی در قول خویش حصهء اول بهسود، دیده به جهان گشودند. سه سال دوران کودکی را در زادگاهشان به سر برده ودر سال ۱۳۳۲ به علت فقر شدید اقتصادی، در جمع خانوادهء شان به کابل مهاجرت کردند. بعد از مدتی اقامت در کابل، همراه با دو برادر کوچکتر شان، دوباره به زادگاه خویش مراجعت نموده وبا شغل چوپانی در قریه، به امرار معاش پرداختند و درکنار آن، با استفاده از فرصتهای مقطعی ونیز تشویقات عموی شان، مکتب ابتدایی را تا صنف سوم تعقیب کردند؛ اما فقر خانواده بازهم ایشان را از ادامهء منظم درسهاي شان بازمانده و به تأمین مخارج فامیلی وادار نمود.

در فاصلهء دوران کودکی تا سن هجده سالگی، استادخلیلی دو زمستان را در مسجد ومدرسهء محل به کسب دروس دینی نیز پرداختند، در سال ۱۳۴۹ که وضعیت زندگی فامیلی شان یکمقدار بهبود یافته بود، برای ادامهء درسهای خویش عازم کابل گردیده و کتاب معالم الاصول را نزد آیت الله صادقی پروانی، دروس منطق، فلسفه وروش ریالیسم وشرح منظومهء سبزواری را نزد میرعلی احمد عالم، وکتابهای لمعه ومطول را نزد آیت الله تقدسی تعقیب کردند.

استاد خلیلی درکنار ادامهء درسهای طلبه گی، در حرکت طلبه های جوان وانقلابی نیز سهیم شده وهمگام با آنان رشد باورهای انقلابی اسلام و روشنگری در محیط مدارس را آغاز کردند. شایستگی ها وصلاحیت کاری استاد خلیلی در امر نظم و انسجام مبارزات تشکیلاتی باعث شد که دوستان ایشان، وی را به عنوان عضو رابط خویش با سایر نهضت های رهایی بخش اسلامی، از جمله انقلابیون مسلمان ایران برگزینند. بعد ازکودتای هفتم ثور و روی کار آمدن رژیم مارکسیستی درکابل، استاد خلیلی ویارانش، برای اولین بار مبارزات مسلحانه را در منطقهء پرونجل ولایت پروان هسته گذاری نمودند. در سال ۱۳۵۸ با منظم شدن جریان مبارزه وجهاد در داخل کشور، مخصوصاً مناطق پروان و دهن حصار قول خویش، ایشان با برادر اندیشمند، استاد شفق بهسودی عازم ایران گردیدند و از طرف سازمان نصر منحله به عنوان مسؤول وسرپرست دفتر نماینده گی تهران برگزیده شدند. هنگامیکه حرکتهای وحدت طلبانه در میان گروههای شیعی کشور براه افتاد، استاد خلیلی از جمله پیشگامان فعال آن به حساب میرفت. در سال ۱۳۶۶ که شورای ائتلاف پایه گذاری شد، استاد خلیلی در جمع هیئت رهبری وبرای یك دوره در مقام سخنگویی آن قرار داشتند. دوران سخنگویی استاد خلیلی درشورای ائتلاف ، همزمان با تشکیل شورای راولپندی بود که در آن روی تشکیل یك حکومت انتقالی بحث میشد.

در سال ۱۳۶۸ حزب وحدت اسلامی به عنوان محصول خواستها و آرزوهای مردم هزاره جات تشکیل و جاگزین شورای ائتلاف گردید. در کنگرهء دوم این حزب، استاد خلیلی به صفت رئیس شورای نماینده گی پاکستان انتخاب و در جلسات مختلف گروههای جهادی که در آنها انتقال قدرت ازحکومت داکترنجیب الله بحث میشد، اشتراك ورزید. با پیروزی مجاهدین، همراه با سایر مسئولین جهادی وارد کابل شده و درعضویت شورای تصمیم گیری حزب وحدت اسلامی، به یاری رهبر شهید وسایر مسئولین حزب پرداختند. در جریان جنگهای تحمیلی اتحاد اسلامی علیه مردم غرب کابل، استاد خلیلی به عنوان نمایندهء حزب وحدت اسلامی در امر نزدیکی وتفاهم با همهء تنظیم های سیاسی وجهادی فعالیت داشتند. در اجلاس اسلام آباد و جلال آباد اشتراك ورزیده ودر کابینهء محترم انجنیر حکمتیار به سمت وزیر مالیه انتخاب شدند. در طول مقاومت سه سالهء مردم ما درکابل، استاد خلیلی مسئولیت تأمین ارتباطات خارجی را نیز عهده دار بوده و به عنوان سخنگوی حزب وحدت اسلامی به تشریح و تبیین مواضع این حزب در مجامع ملی وبین المللی می پرداختند. در تعیینات سال ۱۳۷۳ ، استاد خلیلی به معاونت کمیتهء سیاسی حزب وحدت اسلامی برگزیده شدند و



پس از کشف و خنثی شدن توطنهء خاینانهء ۲۳ سنبله- که در آن «تشیع درباری» وشورای نظار مشترکاً برای برچیدن رهبریت سیاسی حزب وحدت اسلامی و مردم ما طرحریزی کرده بودند- ازطرف شورای مرکزی، به حیث مسئول کمیتهء سیاسی حزب تعیین شدند.

پس از شهادت رهبر محبوب ملی، استاد خلیلی ابتدا به حیث سرپرست موقت حزب وحدت اسلامی وبعداً در اجلاس مورخ ۱۳۷٤/۱/۹ شورای مرکزی وشورای عالی نظارت در مزارشریف، به صفت دبیرکل حزب انتخاب گردیدند.

از چهلمین روز شهادت رهبر و همرزمان شهیدش تجلیل به عمل آمد

با فرارسیدن چهلمین روز شهادت رهبر شهید و یاران آگاه وفداکار او، بار دیگر تمام نقاط هزاره جات وسایر ولایات کشور، مهاجرین داغدار وسوگوار مقیم کشورهای خارجی و همهء عدالتخواهان ملت ما عزادار شدند.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری وحدت اسلامی، در مراسم های تجلیل و بزرگداشتی که به منظور جاودانه گی یاد وخاطرات غرور انگیز رهبر شهید در داخل وخارج ازکشور برگزار گردید، عزاداران با ایراد سخنرانی واجرای سرود، سینه زنی ونوحه خوانی، ادامهء راه وآرمان رهبر شهیدشان را تعهد مجدد بستند.

در مراسمی که به همین مناسبت از سوی دفتر نماینده گی حزب وحدت اسلامی و مردم عزادار اسلام آباد- پشاور در مرکز اثناء عشر اسلام آباد برگزار گردیده بود، ضمن نوحه خوانی و سینه زنی توسط دستهء عزاداران رهبرشهید متشکل از رزمنده گان قهرمان غرب کابل، ونمایش فیلم «تودیع، تشییع وتدفین رهبر شهید»، محترم استاد بلاغی غضو شورای مرکزی ومسئول کمیتهء سیاسی حزب وحدت اسلامی سخنرانی نموده وپیرامون شخصیت، اهداف وآرمانهای رهبر شهید ونیز سیاست های انحصارطلبانه، جنگ افروزانه و ضدملی شورای نظار وادارهء نام نهاد کابل، مفصلاً روشنی انداخت. متن کامل این سخنرانی را در شمارهء آینده به نشر خواهیم سپرد.

حق مذهبی یا حق سیاسی؟

نوید

خواست و یا آرمانهای سیاسی گروههای سیاسی زمانی میتوانند به آرمانهای اجتماعی تبدیل شوند که در چوکات یك پیام مشخص، حل کننده‌ء معضلات اجتماعی خویش باشند ویا مشخص تر، سرنوشت اجتماعی - تاریخی جامعه را به جهت مثبت آن سوق دهند. مشخص بودن و روشن بودن شعارهای سیاسی، معرف موجه بودن سیاست احزاب نیز میباشد. روشن است که گنگ بودن شعارهای سیاسی مصداق خوبی برای عدم صداقت سیاستمداران است. به همین شکل، طرح محافظه کارانه‌ء خواستهای سیاسی بازی ریاکارانه‌ء سیاستمداران با سرنوشت اجتماعی مردم است. گنگ بودن اهداف سیاسی برای آرمانهای اجتماعی، ماهیت محافظه کارانه‌ء احزاب و شخصیتهای سیاسی را نیز روشن میسازد. عدول محافظه کارانه از شعارهای سیاسی که منحیث سرخط آرمانها وسرنوشت اجتماعی پذیرفته شده اند، بزرگترین خیانت با تاریخ یك ملت است. شعارهای سیاسی مشخص، بی پرده وغیر محافظه کارانه، همیشه یك هدف دارند که آرمانهای اجتماعی را متبارز سازند و از جهت دیگر پایگاه اجتماعی و مردمی نیز پیدا کنند. شعار روشن ومشخص از یك جهت برای فهم صریح آن است و از جهت دیگر بیانگر آرمانیست که درد تاریخی و اجتماعی ملت را نیز بیان میدارد. شعارهای سیاسی یی که پیوند با تاریخ ودرد اجتماعی نداشته باشند، هیچگاهی نمیتوانند صریحاً مردم را مخاطب قرار دهند. وضاحت اهداف سیاسی، منحیث یگانه مصداق تعهد در برابر جامعه، باعث گردیده است که تمام احزاب شعار مشخص خویش را داشته باشند، و ذریعه‌ء آن، جایگاهی در اجتماع بیابند. از سوی دیگر این الزام (صراحت اهداف سیاسی)، زمینه‌ء بزرگترین معامله وسیاستهای عوامفریبانه را نیز مساعد ساخته است. بناءً، موضع گیری مردم در برابر اهداف سیاسی احزاب، زمانی میتواند به شکل معقولانه عملی گردد که مردم «آگاهانه» در صفوف سیاسی جامعه قرار گیرند. احزابی که واقعاً خود را متعهد به سرنوشت مردم خویش میدانند، رشد آگاهی سیاسی و مذهبی مردم را تعهدی بس بزرگ برای اهداف سیاسی خویش میپذیرند. آگاهی ملت زمینه‌ء هرگونه معامله وخیانت با سرنوشت وتاریخ آن را میخشکاند. هیچ حزبی بدون شعار ویا هدف مشخص، صبغه‌ء اجتماعی به خود نمیگیرد. بر اساس همین اصل پذیرفته شده، تمام احزاب میخواهند اهداف شان را بر مبنای درد های اجتماعی متمرکز سازند. مردم همیشه حاضر اند که برای شکست اسارت و رفاه اجتماعی خون شان را بدهند. یعنی پشتوانه‌ء خون مردم، یگانه ضابطه ایست که اهداف سیاسی را به پیروزی میرساند. «حزب» را صرفاً برای «حزب» نمیسازند. حزب برای مردم است و مردم با حزبی موافق میگردند که سیاستش رهنمای خوب و صادق برای حل معضلات اجتماعی باشد.

به همین دلیل است که اسمهای احزاب سیاسی، اکثراً بیانگر دردهای اجتماعی وایدیالوژی احزاب برای رفع آن دردها میباشند.

اما نباید صراحت اهداف سازمانهای سیاسی (که اصل حتمی برای آشکاربودن مقاصد سیاسی در برابر سرنوشت ملت است)، با صداقت عملکردها و شخصیتهای گرداننده‌ء احزاب سیاسی یکی پنداشته شود. یعنی شعارها میتوانند فریب بزرگ نیز برای مردم باشند. عوامفریبی وبازی باپاکترین احساسات وسرنوشت اجتماعی نیز باشعارهای صریحی صورت میگیرد که بهترین آرمانهای اجتماعی را بیان میدارند. هیچگاهی نمیتوان باور داشت که شعارهای صریح سیاسی ویا مذهبی واقعاً منحیث ستراتیژی ویا هدف نهایی احزاب پذیرفته شوند. زیاد بوده اند احزابی که شعارهای اجتماعی و انسانی را برای اهداف ضد اجتماعی و انسانی به کار گرفته اند. بناءً برای درك درست صداقتها وستراتیژی احزاب، ضرورت است که ترکیب و موقف اجتماعی اعضای یك حزب مدنظر گرفته شوند. شناخت درست از اشخاص وتاریخ و موقف اجتماعی آنان بهترین وسیله برای صداقت وتطابق شعارها وستراتیژی حزبی این اشخاص است. حزب عبارت از تشکل افراد یا آرمان های واحد ومشخص اجتماعیست. آرمان نهایی ویا هدف غایی احزاب، منافع سیاسی، اجتماعی، مذهبی واقتصادی آنان را بیان میدارد. دو فرد، با دو آرمان وهدف اجتماعی متضاد، در یك حزب جمع شده نمیتوانند. البته این شرط برای انسان های «آگاه» است. ولی شعارهای عوامفریبانه همیشه اشخاصی را به هم نزدیك کرده است که سرنوشت و اهداف کاملاً مخالف و متضاد اجتماعی خویش را داشته اند. از همینجاست که نقش با اهمیت رهبری حزب مطرح میشود، شعار صریح و رهبریت صدیق دو عنصری اند که زمینه‌ء شناخت را برای مردم میسر میسازند. متضاد بودن موقف اجتماعی و سرنوشت اجتماعی رهبر با موقف و سرنوشت اجتماعی پیروان آن، جز فاجعه‌ء المناك قربانی مردم چیز دیگری نیست. در همچو حالت است که با خون مردم معامله میشود و مردم با دستان خود، عنصری را تقویت مینمایند که جز بازی با سرنوشت، حق وتاریخ شان کار دیگری ندارد. سرنوشت ملت ورهبر رابطه‌ء مستقیم باتاریخ وخواستهای اجتماعی هردو دارد. رهبر سمبول و ممثل اراده‌ء ملت برای حصول حق وعدالت است. درصورتی که منافع، سرنوشت وتاریخ اجتماعی رهبر مخالف منافع، سرنوشت وتاریخ مردم باشد، چگونه میتوان به پیروزی اهداف و آرمانهای اجتماعی متیقن بود؟ رهبر باید از متن مردم برخیزد ویا درك عمیق از درد جامعه وتاریخ، راهیاب صادق و با ایمان برای مردم باشد.

در افغانستان، احزاب مختلف با آرمانهای مختلف وشعارهای مختلف وجود دارند. بعضی احزاب صرفاً برای احزاب دیگر به وجود آمده اند. موقفهای اجتماعی و موضعگیریهای سیاسی احزاب در جامعه‌ء کثیر المللیتی و مذهبی با یك زیر بنای سیاست استعماری، بغرنج ترین حالت برای شناخت اهداف و موقف اساسی آنها در برابر ملت است. در همچون حالت به مشکل میتوان پی برد که کدام حزب واقعاً نیت صادقانه در برابر مشکلات اجتماعی دارد. چشم حکومتها در افغانستان بر حقوق سیاسی، مذهبی و اجتماعی مردم بسته بوده وظالمانه ترین و خونبارترین چهره‌ء حکومت داری در دوره‌ء حاکمیت امیر عبدالرحمن و حاکمیت ربانی- مسعود بروز میکند. فاصله‌ء زمانی میان این چهره های دژخیمی صدسال است. تاریخ سیاسی افغانستان در صد سال اخیر، از لحاظ حضور تمام نماینده گان و اقشار ملت در دستگاه سیاسی، هیچ تکاملی نداشته است. حوادث یك ونیم دهه‌ء اخیر، بخصوص حاکمیت انحصاری مطلق سکتاریستی مسعود، چنان ماهیت ضد مردمی و ضد عدالت داشته که حاکمیت های گذشته را با تمام رکود سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها، به عنوان یك «خاطره» و عقب گرایی فکری از لحاظ تکامل تاریخی، سیاسی و اجتماعی بر ذهن جامعه حاکم ساخته است. بزرگترین معضله‌ء سیاسی کشور تاکنون فقدان ملیتهای کشور در دستگاه سیاسی بوده که متضمن هستی یکپارچه‌ء ملت است. رقابت وتصادم سیاستها وآرمانهای استعماری «روسیه‌ء تزاری» و «بریتانیای کبیر» در افغانستان، باعث ایجاد بزرگترین معضله در این کشور میشود که عبارت از «طرح حکومت مقتدر مرکزی» توسط انگلیسهاست. انگلیسها برای جلوگیری از نفوذ و رسیدن روسها به «آبهای گرم» ناگزیر بودند که سدهای مختلف را در برابر روسیه‌ء تزاری ایجاد کنند. بر اساس همین سیاست «مقابله مؤثر استعماری» در برابر روسیه، سیاستی در

افغانستان هسته گذاری شد که تا کنون ادامه دارد. خطر حملهء روسها همیشه وجود داشت وافغانستان به حاکمیتی ضرورت داشت که متأثر از سیاستهای «جنگ استعماری» میبود. عبدالرحمن موفق گردید که با یك ردیف جنگهای داخلی و سرکوب وکشتارملت، حکومت متمرکز ومقتدر را ایجاد کند وخلای مردم را در حاکمیت، منحیث اصل بدون بحث به میراث گذارد. اهداف نهضتهای سیاسی یا احزاب سیاسی افغانستان متأثر از همین معضلهء سیاسی بوده اند که بر بنیاد سیاست استعماری بنا شده بود. حل این معضله از طریق ایدیالوژیهای مختلف (مذهبی وضد مذهبی) در چوکات احزاب مختلف آزموده شد. حکومتهای مارکسیستی (۱۳۵۷ -۱۳۷۱) با مفکورهء انتر ناسیونالیستی نتوانستند که بر مشکل ملی خویش فایق آیند. «شورای نظار»، به عنوان یك سکتاریزم پنجشیری، که ازبطن نهضت «جمعیت اسلامی» سر برون کرد، بزرگترین جنایت را در برابر ملت با تشدید نفاق اجتماعی مرتکب میشود. سه سال حاکمیت «مسعود» با انحصار حقوق ملیتهای کشور، دیدگاه و اصل جاودان و طلایی قرآن را در رابطه به برابری انسانها در «خلقت» نقض میکند. ائتلاف و افتیدن حزب اسلامی «خالص»، شاخه های تشیع درباری(*) احزاب حرکت اسلامی و وحدت اسلامی و «اتحاد اسلامی» سیاف در گنداب تعصبات ملیتی در برابر حضور یکپارچهء ملت در حاکمیت سیاسی، بهترین پشتوانه برای حاکمیت ضد اسلامی ربانی- مسعود به حساب میرود. فقدان اصول قرآن در حاکمیت سه سال اخیر (۱۳۷۱-۱۳۷۳) به عنوان «شورای عالی دولت اسلامی» بزرگترین ضربه بر پیکر اعتقادات اسلامی نیز پنداشته میشود. تحلیل صداقت احزاب در برابر شعارها وعملکردهای شان یکی از بحث های حتمی برای تاریخ سیاسی کشور است. در این بررسی به صورت مختصر، معضلات سیاسی، مذهبی واجتماعی هزاره ها وتحلیل عملکردهای سیاسی احزاب آنها در قبال این معضلات، مورد نظر است.

«محرومیت» عنوان تاریخ صد سال اخیر هزاره هاست. این محرومیت هم در بخش سیاسی وجود داشته است وهم در بخش های اجتماعی و مذهبی. محرومیت سیاسی هزاره ها درد مشترکیست که پیوند آنها را با معضلهء عمومی سیاسی جامعه حفظ میدارد. دراین بخش محرومیت، بدون نظر داشت موجودیت انگشت شمار و سمبولیك بعضی اشخاص، نه تنها حاکمیت از حضورهزاره ها خالیست، بلکه حاکمیت سیاسی دشمن هزاره ها نیز بوده است. جنگ روانی حکومتها باهزاره ها، یگانه مصداق حاکمیت خصمانه در برابر این مردم محسوب میشود. مبرهن است که توده های میلیونی هیچگاهی نمیتوانند فارغ از سرنوشت سیاسی، اجتماعی و مذهبی خویش باشند و جلوتشکل احزاب سیاسی را در درون همچو کتلهء مردمی هیچکسی سد کرده نمیتواند. تبارز نمودن آرمانهای اجتماعی از طریق احزاب سیاسی یگانه راه برای شکل گیری مبارزات اجتماعی در درون یك ملت است. عنصر قابل دقت در این جا، طرح پدید آمدن حزبی است که نباید منحصر برای حل مشکلات فرعی وزمانی جامعه باشد. حزبی میتواند در سطح رهبری جامعه قرار گیرد که ستراتیژی سیاسی و مبارزاتی آن بر مبنای اساسی ترین درد اجتماعی ملت هسته گذاری شود. ستراتیژی حل مشکلات مقطعی اجتماعی هیچگاهی نمیتواند حضور دایمی احزاب را در جامعه ضمانت کند.

تشکل احزاب سیاسی درجامعهء هزاره، بعد از کودتای ۷ ثور، مسیر حاد خویش را میپیماید. از لحاظ روانشناسی اجتماعی، بطن جامعهء محروم بیشتر ازهر جامعهء دیگر آمادهء آبستن احزاب سیاسی است. در همچون جامعه، آرمانهای اجتماعی هرلحظه میتوانند در چوکات طرح جدید سیاسی مطرح گردند. آرمان شدید اشخاص برای رهایی از اسارت های مطرح در درون جامعه، با کوچکترین سرخوردهء گی ویا انحراف در درون یك حزب، عامل موج نارضایتی میشود که مستقیماً علت تشکل سازمان جدید سیاسی نیز میباشد. به طور مثال، محرومیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی هزاره ها میتوانند که زمینهء ایجاد چهار حزب مختلف با خط مش های مختلف باشند. یعنی هرکدام ازاین چهار محرومیت میتوانند منحیث عامل اساسی درد اجتماعی تلقی گردند. این مثال صرفاً برای طبیعی بودن تعدد احزاب در درون جامعهء هزاره است. ولی تعدد احزاب زمانی فاجعه انگیز میشود که اهداف مبارزهء اجتماعی آنها برای سرنوشت جامعه، به رقابت خصمانه میان احزاب تبدیل شوند. یعنی مبارزه برای ثبوت حقانیت «راه» آنقدر بزرگ شود که آرمان اجتماعی جامعه، فدای رقابت برای تثبیت «خط مش اصولی» احزاب گردد. فراموش گردد که دردهای مختلف اجتماعی راههای مختلف برای نجات مردم است، نه اینکه ملت یکپارچه را، با استفاده از صداقت و آرمان شان برای رهایی از اسارت، به گونه ای در پارچه های مخالف تقسیم کرد و مقابل هم قرار داد که جز سرخوردهء گی اجتماعی و سیاسی دست آورد دیگری برای مردم نداشته باشد. عمر رقابتهای مبارزاتی احزاب، درچوکات عظمت طلبی سازمانی، بیشتر از عمر طبیعی یك فرد بوده نمیتواند ولی این امر میتواند که برای قرنها سرنوشت نسلهای بعدی را با اسارت و محرومیت پیوند زند وتاریخ ذلت بار تراژیدی انسانی را برای مردم به میراث گذارد که نطفهء نفرین و نفرت از مسؤلان فاجعه نیز درآن درج گردد.

نباید رقابت های سازمانهای سیاسی یی که برای سرنوشت یك ملت واحد می اندیشند، آنقدرانکشاف داده شوند که بالاخره به یك تضاد «آشتی ناپذیر» تبدیل شوند. رقابت های سازمانی نه تنها باعث مرگ سازمانهای سیاسی گردیده است، بلکه سرنوشت اجتماعی وتاریخ ملت ها را نیز به دست دشمنان ملت قرار داده است. اگر آرمان رهایی از اسارت ها خواست همگانی افراد جامعه اند، نباید سرنوشت اجتماعی آنقدر فراموش شود و کوچك گردد که بالاخره بی اهمیت تر از سلیقه های سازمانی افراد گردد و در نتیجه، تاریخ سیاسی واجتماعی مردم قربانی تضاد های عقیده یی و ایدیالوژیك اشخاص گردد. فضای تضاد های فکری تا زمانی می تواند زمینهء تکاملی برای ذهن مردم داشته باشد که تعصب ها به مرحلهء حاد خویش نرسند، و صف بندیهای سیاسی تبدیل به صف بندی های نظامی نگردند. جامعه یی که توسط احزاب سیاسی خویش قربانی گردد، به جسدی تبدیل می شود که فاقد هر گونه تحرك و گرایشهای انسانی است.

انشعابات سازمانی، آنهم از زمینهء یك ایدیالوژی واحد، ناشی از تعصبی است که ذریعهء آن میخواهند جلو انحراف از خط اساسی ویا اصولی مکتب فکری را بگیرند. تراژیدی مبارزات سیاسی ملتها از همین نکته آغاز میشود که برای اندیشهء واحد چند پارچه گی سیاسی در درون جامعه تحمیل میشود. تاریخ احزاب سیاسی جامعهء ما، به خصوص در دو دههء اخیر، بهترین نمونهء این حالت میباشد. احزاب اسلامی و احزاب مارکسیستی آنقدر دستخوش انشعابات سازمانی بوده اند که نه تنها جامعه را به سوی تراژیدی کنونی سوق داده اند، بلکه خود نیز منحیث عناصر«ضد ایدیالوژی» و«ضد مردمی» درذهن ملت مطرح شده اند. این احزاب آنقدر دستخوش عطش های ایدیالوژیکی خویش بوده اند که هم به تصفیه های درون سازمانی دست زده اند وهم با تقابل مسلحانه در برابر هم، سرنوشت ملت را به جهتی سوق داده اند که امروز ارزش خون ملت افغان را نظامیگران وسیاستمداران بیگانه تعیین می نمایند! ملت آنقدر به پارچه های متخاصم تقسیم شده است که بعضی ها با صراحت میگویند که«دیگر ملتی وجود ندارد». روشن است که درهمچون حالت، چشم ملت به بیرون از مرز های کشور بخیه میخورد تا باشد که «ناجی» از بیرون بیاید! تعدد احزاب و موجودیت تضاد آشتی ناپذیر میان آنها(که بدون تردید تضاد غیر طبیعی

ص ۹

(*) هدف ازتشیع درباری صرفاً همان چند شخص میباشد که امروز در جوار مسعود-ربانی-سیاف قرار دارند وجز آقایی و معامله با سرنوشت اجتماعی وسیاسی هزاره ها هیچگونه اعتقاد وصداقت مذهبی واجتماعی ندارند. همدستی با سیاف هرگونه سوال را پاسخ میگوید!

گزارشی از

مراسم تودیع، تشییع و تدفین رهبرشهید

گزارشگر: بهادری

بعد از ظهر رز شنبه ۱۳۷٤/۱/٥ پیکرهای مطهر رهبرشهید استاد عبدالعلی مزاری ویار فداکارش سیدعلی علوی که مدت یازده روز بر دوش مردم، از غزنی تا یکه ولنگ تشییع گردیده بودند، در میان فریادهای تکبیر، شعارهای «مزاری، مزاری، راهت ادامه دارد» «انتقام، انتقام» و ناله های حزین مردم آزاده، یکه ولنگ به میدان هوایی این ساحه انتقال داده شدند وبعد از یك مراسم خاص تودیعی، توسط دوبال هیلیکوپتر به مزارشریف منتقل گردیدند. ده ها هزار تن از مردم ومسئولین شورای عالی هماَهنگی ومخصوصاً مهاجرین داغدیده، کابل در شهر مزارشریف که ساعتها در انتظار ورود پیکر پاك رهبر شهید شان لحظه شماری میکردند، با نوحه، «فرمانده کل آمد، بگریید - از شهرکابل آمد، بگریید» و «پیکر رهبر آمد، بگریید، به خون معطر آمد، بگریید» در اطراف هیلیکوپتر حامل رهبر شهید اجتماع نموده وبا ناله و فریادو شعار، تابوت مقدس رهبر را بر دوش گرفتند. در حینیکه رهبر بردوش مردم قرار داشت، قطعه، موزیك شورای عالی هماَهنگی، مارش عزا را می نواخت. حوالی ساعت شش بعد از ظهر پیکر پاك رهبر شهید و یار فداکارش سیدعلی علوی توسط دوعراده امبولانس به سوی شهر مزار شریف انتقال داده شدند. به گزارش خبرنگار خبرگزاری وحدت اسلامی، مردم عزادار از میدان هوایی الی شهر مزار شریف به فاصله، پانزده کیلومتر در هردوسمت جاده صف کشیده و باشعارهای «مزاری، مزاری: راهت ادامه دارد»، «مرگ بر قاتلان رهبر»، «مرگ بر مسعود، سیاف، ربانی»، «مرگ بر خاینین ومعامله گران»... از پیکر مقدس رهبرشهید شان پذیرایی کردند.

همزمان با آذان مغرب در شهر مزارشریف، پیکر پاك رهبر وسیدعلی شهید به جایگاه وداع در شورای ولایتی مزارشریف وارد گردید. مردم داغدار، برای دیدار رهبر و عزاداری، شب را تا صبح در محوطه، شورای ولایتی مزارشریف اجتماع نموده ودر اطراف شمع وجود خفته، رهبر، یاد جاودان اورا زنده نگه داشتند.

صبح روز یکشنبه ۱۳۷٤/۱/٦ که به عنوان روز وداع وتجدید پیمان با رهبر شهید درنظر گرفته شده بود، با نوحه هاي گوناگون از جمله «الوداع ای رهبر محبوب کشور الوداع» آغاز گردید و تا ساعت ۲ بعد از ظهر صدها هزارتن از مردم وشخصیت های برجسته، سیاسی، علمی، اجتماعی و نظامی کشور، مهمانان و قنسول های کشورهای خارجی... برای آخرین دیدار با پیکر پاك رهبرشهید حضور رساندند. بعد از ساعت ۲ مراسم مخصوص وداع خواهران ومادران با پدر و رهبر شان بود. صحنه، دلخراش ناله ها وماتم های خواهران و مادران داغدار وشعارها ونوحه های شان به حدی مهییج بود که چندین تن از آنان سکته نموده و توسط موظفین صحی فوراً به شفاخانه انتقال داده شدند.

روز وداع با رهبر، روز سوگ و ماتم در مزارشریف بود. مردم عزادار بغلان، شولگر، چمتال، سمنگان و نواحی بلخ دسته دسته ازمقابل جایگاه پیکر رهبر عبور نموده و پیمان خون شان را تعهد مجدد می بستند. این مراسم شب تا صبح نیز ادامه یافت.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری وحدت اسلامی، از جمله پرشکوهترین لحظه های وداع با رهبر، وداع دسته، مخصوص رزمندگان غرب کابل بود که با تشریفات خاص در کنار رهبر بخون غنوده، شان حاضر شده و پیمان همیشگی خویشرا تجدید نمودند. دسته، «فدائیان مزاری» و «دسته، قربانیان کفن پوش» نیز مراسم مشابهی را به جای آوردند.

روز دوشنبه ۱۳۷٤/۱/۷ روز تشییع و تدفین پیکر پاك رهبر بود. شهر مزار در جوشش احساسات، شعارهاو ناله های عزاداران رهبر، به خود می پیچید. کوچه ها، سرکها وتمام نقاط شهر سیاهپوش بودند. پیکر پاك رهبر شهید توسط جمعی از مسئولین حزب وحدت اسلامی وشورای عالی هماَهنگی از جایگاه پائین آورده شده ودر میان موج احساسات، شعارها وناله های مردم روی توپ اوبوسی که به یك عراده تانك زرهپوش متصل بود، گذاشته وبانواخته شدن موزیك مخصوص عزا به سوی روضه، مبارك حضرت علی علیه السلام حرکت داده شد.

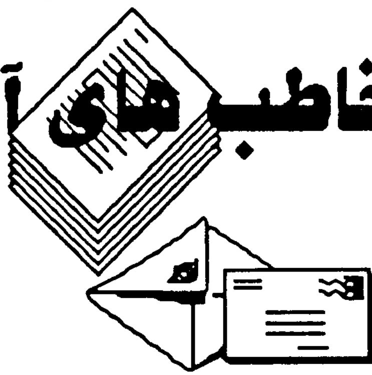
درطول راه مردم شعار میدادند: «عزا، عزاست امروز، روز عزاست امروز، مزاری قهرمان، پیش خداست امروز»، «پیام خون شهدا: انتقام، انتقام»، «پیام غرب کابل: انتقام، انتقام»، «قسم به خون رهبر: قاتل ترا می کشیم»، «قسم به خون شهداء: مسعود ترامیکشیم»، «قسم به غرب کابل: خاین ترا میکشیم»، «مزاری، مزاری: راهت ادامه دارد».

بعد از آنکه پیکر پاك رهبر و یار شهیدش: سیدعلی علوی به روضه، مبارك رسانده شد، مراسم نماز به امامت آیت الله صادقی پروانی وبه اشتراك صدهاتن از مردم و شخصیت های برجسته، کشور اداء گردید. پس از ادای نماز، پیکر پاك رهبر ویار ایثارگر او مجدداً بر روی توپ قرارداده شد وبه سمت آرامگاه موقت ایشان درحومه، غربی شهر مزار شریف، مقابل ریاست زراعت ولایت بلخ منتقل گردیدند و حوالی ساعات ظهر در میان اشك وفریاد وماتم پیروان، به خاك سپرده شدند.

پس از مراسم تدفین پیام سترجنرال عبدالرشید دوستم، رهبر جنبش ملی - اسلامی توسط دگرجنرال مجیدروزی، پیام محترم انجنیر حکمتیار، امیر حزب اسلامی، توسط عبدالهادی ارغندیوال وپیام هزاره ها وشیعیان اسماعیلیه توسط یکی از روحیانیون ایشان قرائت شد. در پیام ها ضمن تجلیل و تکریم از شخصیت والای رهبر شهید، ادامه، راه وآرمان بزرگ ایشان تعهد سپرده شد. متعاقباً استاد شفق بهسودی عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی سخنرانی آتشینی ایرادنمودند و در اخیر استاد خلیلی دبیرکل حزب وحدت اسلامی طی سخنانی کوتاه وجامع، از شخصیت ها ومسئولین کشور، مردم آگاه و آزاده، سمت شمال، مهاجرین داغدار کابل ونماینده گان کشورهای خارجی جهت تجلیل از رهبر شهید شان، مراتب قدردانی وسپاس خودرا اظهار نمودند وباردیگر ادامه، خط خونبار رهبر شهید را پیمان بستند. استاد خلیلی یادآورشدند که کوچکترین تغییری در سیاست های حزب وحدت اسلامی که توسط رهبر شهید، ترسیم گردیده بود، پیش نخواهد آمد وراه و آرمان بزرگ او همچنان سرمشق مردم وحزب ما خواهد بود.



از «مخاطب های آشنا»



حالا شما از «تشیع درباری» چه منظوری خواهید داشت؟

برادر، محمد هاشمی زاده از حیات آباد پشاور مینویسند :

در شرایطی که افغانستان در آتش تفرقه های مذهبی، قومی وگروهی میسوزد، شما اختلاف تازه یی را تحت عنوان «تشیع دربار» نیز مطرح ساخته و در لفافهء آن یك نوع حرکت نا معقول را بر علیه اقلیتهای نژادی در میان اهل تشیع کشور به راه انداخته اید که در نهایت خود، به نوع دیگری از فاشیسم نژادی، که شما ظاهراًبه شدت آنرا میکوبید، منجر خواهد شد.

حالا شما از «تشیع درباری» چه منظوری خواهید داشت، به روشنی معلوم نیست ولی در ذهنیت عمومی جامعه، لفظ «تشیع درباری» توسط شما، عمدتاً به سادات و قزلباشهای جامعهء شیعه اشاره دارد وحتی خودتان در ردیف کردن اسم های سیدفاضل، سیدکاظمی، سیدجاوید، سید انوری... اکبری بطور غیر مستقیم نشان میدهید که منظور تان از «تشیع درباری» کیست. این نوع نگرش نسبت به مسایل اجتماعی یك کشور، آنهم در محدودهء مردم و ملیتی که خود از اقلیتها به حساب میروند، هیچگونه توجیه معقول و منطقی ندارد. مگر شما فراموش کرده اید که همین حالا در جمع همین و حدتی هایی که سرسپرده به آقای مزاری مرحوم بوده و هستند، چه اندازه سید وجود دارد؟ آیا سید علی شهید، سید علاء رحمتی، سیدهاشمی(قوماندان عمومی نظامی) سید محمد سجادی... و ده هاتن دیگر که وفاداری شان نسبت به آقای مزاری، اگر بیشتر از هزاره ها نباشد، کمتر نیست، همه «تشیع درباری» اند؟

من فکر میکنم که شما برادران با این اندیشهء بلند و خوب تان، باید تا این حد انصاف داشته باشید که چشم بسته از کنار واقعیت ها عبور نکنید.

برادر محترم آقای هاشمی زاده،

قبل از هرسخنی دو بار برای تان تشکر میگوییم. نخست برای صراحت کلام تان که سنت «خفاگویی» را شکسته اید و ما سخت معتقدیم که طرح ملاحظات فکری پیرامون حوادث و پدیده های فکری و اجتماعی یکی از جمله راه حل های معضلات است. ثانیاً برای باور هایتان در برابر وضع موجود اجتماعی ملت افغانستان، که سخت انسانی اند.

... اما برادر عزیز،

برای رسیدن به حرف ها و یا آیدیال اجتماعی شما، باید با عینیت هایی مواجه شد و مبارزه کرد که ظاهراً منحیث عامل تشدد بحران سیاسی و اجتماعی کشور وانمود میشوند. شما میدانید که جبهه گیری های امروزین، پدیده های تصادفی نبوده و هر مرحلهء تنازعات فکری واعتقادی زمینه های رشد اجتماعی خاص خویش را دارند. ما، برخلاف شما، موقف جدید خویش را دربرابر « تشیع درباری»، «اختلاف تازه» نه، بلکه آگاهانه ترین جنگ و موضعگیری تاریخی و اجتماعی خویش میپنداریم. معتقدیم که « تشیع درباری» تنها امروز خلق نگردیده است، بلکه ریشهء تکامل اجتماعی آن به آغاز خلقت بشر- ریختن خون هابیل با دستان برادرش قابیل- پیوند خورده است.

سنت انحصار طلبی حقوق سیاسی و اجتماعی اقشار ملت، تنها در وجود ربانی- مسعود، برای اولین بار، در محدودهء یك فاجعهء ملی مطرح نشده است. حاکمیت فاشیستی مسعود با شعار علنی« تشنه بودن به خون هزاره» در غرب کابل عمل میکند و میخواهد که انحصار حقوق دیگران را بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی ملت افغانستان تحمیل کند.ارتکاب این خیانت در برابر ملت، صرفاً بر مبنای باور های اجتماعی و انسانی اشخاص صورت میگیرد. ربانی- مسعود ها معتقد اند که انحصار یگانه اصل همزیستی در افغانستان است. قرار گرفتن« تشیع درباری» در جوار همچون چهره های محکوم شده در تاریخ اجتماعی ملت ها، نشان میدهد که باور های «تشیع درباری»چقدر با اعتقاد وعمل این بانیان نفاق اجتماعی و اندیشه های عظمت طلبی نژادی آنان صدق میکند. امروز طفل این جامعه نیز میداند که انگیزهء اساسی انحصار قدرت و حاکمیت بر پایتخت کشور، صرفاً ناشی از باور های غیر انسانی و آهنین عاملان فاجعهء ملی است. همسانی جبهه و عمل « تشیع درباری» با آنان، اعتقاد وعظمت طلبی اجتماعی و سیاسی آن را میرساند. اینجا ما را محکوم نکنید که میگوییم «تشیع درباری» هیچگونه وجه مشترك تاریخی، اجتماعی و نژادی با هزاره ها ندارد.

وقتی مینویسیم محسنی، سیدفاضل، سیدعالمی بلخی، سیدجاوید، سیدکاظمی، سیدمرتضوی... واکبری، هیچگاهی هدف توهین ویا خصومت را با برادران سادات وهمدرد و مسؤول خویش نداریم.

شماخود قضاوت کنید:

وقتی اسم این همدستان وهابیت رامینویسیم، چگونه میتوانیم بی اعتقادی مذهبی آنان را از برادران سادات خویش تفکیك نماییم که واقعاً درجوار مظلومیت امت ودر خط خدا«ج» وآل پیغمبر(ص) قرار دارند؟ توقع ما از برادران متعهد وآگاه ما اینست که به جای انتقاد ازما، ریشهء ننگ ونفرت ونفاق را از اجتماع خویش بردارند. فراموش نکنید که اسم ها صرفاً برای معرفی نمودن اشخاص است. با اسم علی هیچکسی ماهیت «علی» را صاحب نمیشود. با اسم حسین، هیچکسی مسؤولیت انقلابی وخون کربلا را به کسی تزریق کرده نمیتواند.

شماخود قضاوت کنید:

آیا سیدانوری وسیدهادی ومحسنی... در همدستی مطلق وآگاهانه با سیاف- مسعود فاجعهء افشار را خلق نکردند؟ آیا در افشار صرفاً هزاره ها به خاك وخون نشستند؟ مگر برادران همسنگر ومتعهد سادات و قزلباش بیشتر از هزاره ها بارسنگین این فاجعه را نبرداشتند؟ حوادث اخیر در غرب کابل وموجودیت «تشیع درباری» در عقب آنهمه قتل وغارت وتجاوز به شرف وحیثیت هزاره چه باوری را برایتان منحیث یك انسان، نه شیعه یا سنی، ایجاد میکند؟ آیا هنوزهم معتقد هستید که تشیع درباری «درذهنیت عمومی جامعه... عمدتاً به سادات و قزلباش های جامعهء شیعه اشاره دارد»؟ و شما چرا با «ذهنیت عمومی جامعه» برادران سادات وقزلباش را از عمومیت بیرون میکشید ودرچوکات چند شخص محدودش میسازید؟

شما خود قضاوت کنید:

سرنوشت ذلت باری که امروز «تشیع درباری» برحیات اجتماعی هزاره های غرب کابل حاکم کرده است، بزرگترین خیانت با تاریخ وهویت انسانی، اجتماعی وسیاسی هزاره ها تلقی میشود. وقتی بخواهید عاملان این جنایت وخیانت تاریخی را در برابر جامعهء هزاره معرفی کنید، وقتی بخواهید علت های

این خیانت را از لحاظ تاریخی، جامعه شناسی، مذهبی... تحلیل نمایید، ناگزیر نخواهید بود که اسم عاملان را با تمام ویژه گی های اجتماعی، مذهبی... آن بیان دارید؟ بدون نوشتن اسم، علامه سیداسماعیل بلخی، سیدعلی شهید ویا سیدهاشمی را چگونه از سیدفاضل، سیدجاوید، سیدانوری... تفکیک خواهید نمود؟

آیا واقعاً معتقد شده اید که کلمهء سید (آقا) در پهلوی اسم ها ماهیت تعهد ومسؤولیت را در برابر راه خدا وآل پیغمبر«ص» میرساند؟ آیا هنوزهم بدین باورید که هیچکسی واقعیت ها وماهیت تجارت بامذهب را درك نمیکند؟ شما حتماً موافق خواهید بود که لقب ها با خون ومسوولیت وتعهد در برابر امت تقدس خویش را احراز مینمایند. آیا موجودیت سیدفاضل وسیدمرتضوی ودیگران را درجوار سیاف-مسعود لکهء ننگ ومرجع خیانت به رسالت خونبار سیدبلخی شهید نمی یابید؟ آیا دوختن لب ها را در برابر این خیانت کاران، مرگ ذهنیت وباورهای اجتماعی ومذهبی احساس نمیکنید که محصول خون اجتماعی یك ملت است؟ مگر جرم ومحکومیت مجرم را با اسم خودش ابلاغ نمیکنند؟ وقتی ما اسم این آقایان درباری را ردیف میکنیم، تا مشخص شود که از اشخاص معیّن حرف میزنیم ونه از یك جمع، هیچ هدفی جز فرار ازکلی گویی وبستن بهتان به یك جمع نداریم.

وبالاخره نمیدانیم که شما از ما چه میخواهید: که دیگر اسم خیانت کاران را برای نسل آیندهء خویش ثبت تاریخ نکنیم؟ که بگذاریم برای همیش مذهب درباری روپوش جنایات وخیانت ها برای اجتماع من و شما باشد؟ که بگذاریم «تشیع درباری» تیغ گردن ووسیلهء نابودی حقوق اجتماعی وسیاسی ماباشد؟ آیا در نظر شما، تا هنوزهم قرار گرفتن این جنایت کاران درجوار سیاف-مسعود پدیدهء تصادفی وغیر آگاهانه تلقی میشود؟ چرا نمیخواهید لحظه ای خویش را با سرنوشت هزاره و محکومیت سیاسی و اجتماعی آن احساس کنید؟!

خیانت در برابر سرنوشت بیشتر از ٤ میلیون انسان، آنهم با سوء استفاده از باورهای پاك مذهبی این مردم محکومیت است ویا نوشتن اسم خیانت کاران مزدور؟! شما را منحیث قاضی در محکمه یی قرار میدهیم که ٥٠-٦٠ نفر با سرنوشت سیاسی و اجتماعی میلیونها هزاره معامله کرده اند وبرای تصاحب حقوق مذهبی، اجتماعی وسیاسی این مردم، به حیات، هستی، شرف وناموس آنها همگام با آدمخواران حاکم تجاوز کرده اند.

برادر عزیز،

فاشیزم ملیتی زمانی مطرح میشود که خون دیگران را برای حفظ انحصار بریزانیم. فاشیزم ملیتی زمانی ایجاد میگردد که منطق جنگ و خونریزی جای کلیه تفاهمات اجتماعی برای ایجاد حاکمیت عادلانه را بگیرد. از هویت اجتماعی خویش حرف زدن، از حق خویش دفاع کردن، از تاریخ مظلومیت ومحکومیت خویش سخن گفتن وبالاخره پرده برداشتن از روی چهره های به ظاهر «مقدس»، هیچگاهی فاشیزم ملیتی را ایجاد نکرده وبرعکس فاشیزم ملیتی را شکستانده است.

این ضرب المثل آخرین حرف ما با شما خواهد بود:

«درخانه اگر کس است، یك حرف بس است!»

(امروزما)

***

برادران گرامی ما «اکرم» و «سخی داد» از شهر مشهد نامه و مبلغی به عنوان کمك و سهم گیری در«امروز ما» ارسال داشته اند که ازایشان تشکر میکنیم. این برادران ما از پوزشی که در عقب شمارهء دوم«امروز ما» به نشر رسیده و از «فقری که اینبار با چراغ کوچك ما در افتاده است» یاد شده بود، دچار تأثر عمیقی گردیده و مینویسند:«یك نشریه چه قدر هزینه برخواهد داشت؟ آیا از مصرف یك گروپ نظامی بیشتر است؟ ما فکر میکنیم که تأثیر کار یك نشریه، مخصوصاً در سطح و با محتوایی که«امروز ما» ایجاد کرده است، از یك جبهه بیشتر است، چون با نشریه، پیام ما به دیگران میرسد و بدون شك ذهنیت ها را نسبت به ما تغییر میدهد... حالا اگر تأمین هزینهء «امروز ما» برای حزب وحدت بخاطر مشکلات شدید اقتصادی آن دشوار است، ما حاضریم که ماهوار از غذا ومصارف اضافی خود بکاهیم وبه آدرس بانکی شما ارسال داریم. شما میدانید که اگر هر نفراز مهاجرین ما، فقط یك کلدار در فی ماه برای شما جمع آوری کنند وبفرستند، «امروز ما» با بلند ترین تیراژ خود در دست همه میرسد».

این برادران ما در آخر نامهء خویش ما را دلداری داده، خواهش میکنند که «دیگر نشریه را بخاطر «فقر» به تعویق نیندازید!»

بهار دیگر

احمدشاملو

قصدمن فریب خودم نیست، دلپذیر!
قصد من
فریب خودم نیست.
اگر لبها دروغ می گویند
از دست های تو راستی هویداست
ومن از دست های توست که سخن می گویم.

□
دستان تو خواهران تقدیر منند
از جنگل های سوخته ازخرمن های باران خورده سخن می گویم
من از دهکدهء تقدیر خویش سخن می گویم.

□
بر هر سبزه خون دیدم در هرخنده درد دیدم.
تو طلوع می کنی من مجاب می شوم
من فریاد می زنم
و راحت می شوم.

□
قصد من فریب خودم نیست، دلپذیر !
قصد من
فریب خودم نیست.
تو اینجائی ونفرین شب بی اثر است.

□
در غروب نازا، قلب من از تلقین تو بارور میشود
با دست های تو من لزج ترین شب ها را چراغان می کنم.

من زندگیم را خواب می بینم.
من رؤیاهایم را زندگی می کنم
من حقیقت را زندگی می کنم.

□
ازهرخون سبزه یی می روید از هر درد لبخنده یی
چرا که هر شهید درختی ست
من از جنگل های انبوه به سوی تو آمدم
تو طلوع کردی
من مجاب شدم
من غریو کشیدم
و آرامش یافتم.
کنار بهار به هر برگ سوگند خوردم وتو
در گذرگاه های شب زده
عشق تازه را اخطار کردی
من هلهلهء شبگردان آواره را شنیدم
در بی ستاره ترین شب ها
لبخندت را آتشبازی کردم
و از آن پس
قلب کوچه خانهء ماست.

□
دستان تو خواهران تقدیر منند
بگذار از جنگل های باران خورده ازخرمن های برحاصل سخن بگویم
بگذار ازدهکدهء تقدیر مشترك سخن بگویم.
قصد من فریب خودم نیست، دلپذیر!
قصد من
فریب خودم نیست.

تشیع درباری هیچگونه پایهء اجتماعی ومردمی نداشته و چون مذهب نیست، فاقد ارزشهای تاریخی - اجتماعی مذهب نیز میباشد.

حق مذهبی یا حق سیاسی ؟

است) یك دست آورد برای ملت داشته است وآن اینکه حق تعیین سرنوشت ملت را به بیرون از مرز ها ی کشور انتقال داده اند. بدون هرگونه شك، نسلهای بعدی این مرحلهء قهقرایی را به عنوان صفحهء «عبرت تاریخی» ورق خواهند زد.

تعدد ملیتها ومذاهب در افغانستان معضلهء دیگریست که بعد از سقوط حکومت نجیب الله کلیهء اعتقادات ایدیالوژیکی را تحت شعاع قرار داده است. جنگهای کنونی، گرچه رهبری آن را احزاب اسلامی به عهده دارند، هیچگونه پیوندی با اعتقادات انسانی و برادری مکتب اسلام ندارند. یعنی اگر واقعاً با ایدیالوژی اسلامی عمل میکردید، تراژیدی کنونی هیچگاهی به میان نمی آمد. حاکمیت سکتاریستی مسعود، با گرایشات ملیت گرایی فاشیستی ، یگانه عامل برای فاجعهء کنونی است. انحصار و حاکمیت نظامی کنونی برخانهء مشترك سیاسی تمام ملیتهای افغانستان، بهترین گواه برای درك علت سه سال جنگ درپایتخت وبهترین دلیل برای ادامهء جنگهای بعدی نیز خواهد بود.

عینیت های سه سال جنگ در پایتخت یك چیز را تثبیت می نماید که مذهب صرفاً به وسیلهء عوامفریبانه یی تبدیل شده است که با آن حاکمیت انحصاری توجیه شود. تضاد سکتاریزم مسعود با ملت و تعیین سرنوشت جمعی ملیت ها، جز با مذهب و «دولت اسلامی» با چیز دیگری پوشانده شده نمی تواند. بنابرین تضاد مذهبی معضلهء اساسی برای ملت نبوده است. شعار های ضد مذهبی وحتی بعضی تحریکات ضد مذهبی صرفاً وسیله ایست که نفوذ وحضور سیاسی کشور های خارجی را در افغانستان حفظ می نماید. بنا براین، محور اساسی جنگ سه ساله، انحصار سیاسی وتفکر تفوق طلبی نژادی حاکمیت کنونی است. سیاست ها و ستراتیژی نظامی مسعود صرفاً تسخیر شهر کابل بود تا بعداً از طریق تفوق نظامی، انحصار سیاسی را در این مرکزیت سیاسی افغانستان تحمیل نماید. حاکمیت سکتاریستی وبعداً گسترش گرایشات ملیت گرایی برای استحکام پایه های خویش، امریست که کلیهء جنایات وقربانی شدن هزاران انسان برای موفقیت آن جریان دارد.

آنچه دراین جریان دردناك و وحشتناك است، همانا وسیله قرار گرفتن مذهب است که منحیث بهترین پشتوانه برای ادامهء سیاستهایی که هیچگونه باری از مذهب، انسانیت وعدالت ندارند، به کار برده میشود. ابعاد استفاده از مذهب برای اخفای چهرهء سیاسی فاشیستی حاکمیت مسعود- ربانی گوناگون است. ولی آنچه مسلم است، اخفای ماهیت تفوق طلبی سیاسی و نژادی در عقب تمام چهره های مذهبی یی است که به دور مسعود جمع شده اند. تشیع درباری نیز چهرهء نژاد گرایی تبعیضی است که در لفافهء«مذهب مشترك» برای نفوذ استحکام حاکمیت سکتاریستی در جامعهء هزاره ها تمویل میشود.

ضد مذهبی بودن حاکمیت چهارده ساله، یگانه عامل قوی برای رشد احزاب اسلامی بود. درجریان جهاد هیچ سازمان سیاسی ایجاد نگردید که صفت«اسلامی» در ترکیب نام آن نبوده باشد. این امر بیانگر آن است که ایدیالوژی مذهبی یگانه پاد زهر برای حاکمیت گذشته تلقی میشود. یعنی همه گی ، حل تمام معضلات مطرح در کشور را از طریق مکتب اسلام میبینند وهیچکسی نیست که از لحاظ عقیده یی و مکتبی بر لاینحل بودن معضلات از طریق اسلام فکر نکند. احزاب جهادي شیعه نیز بنابر اعتقاد راسخ برعدالت اسلام، جهاد خویش را برعلیه حاکمیت ضد مذهبی آغاز نمودند. جهاد ادامه داشت وبا باوری کامل برتأکیدات اخوت و برادری در مکتب اسلام، هیچکسی، حتی برای یك لحظه هم، حاکمیت سکتاریستی مسعود را حدس نمیزد. بیرون شدن همچون فاجعه و سیاست انحصاری و سکتاریستی از درون« جمعیت اسلامی» بزرگترین ضربه بر تمامی اعتقادات قبلی بود. البته موضعگیری های علنی آقایان«خالص» ، «سیاف» و موضعگیری های غیر علنی شخصیتهای «مزدور» برای عدم حضور شیعه ها (هزاره ها) در حاکمیت سیاسی، بزرگترین ضربهء دیگری بود که چهرهء حقیقی مسعود را برای مدتی پنهان نمود.

بعد از علنی شدن موضعگیری های نژادی چهره های مذهبی، اعتقادات تازه یی به وجود آمدند که منحیث مقدمات فاجعهء کنونی پنداشته میشوند.

علت اساسی تضاد های احزاب سیاسی شیعه نیز ناشی از همین اعتقادات انحصاری ونژاد گرایی بود که قویاً درعقب شعار های مذهبی و «مذهب مشترك» کتمان شده بودند. جنگ های داخلی در هزاره جات صرفاً برای جلوگیری از ایجاد رهبریت مقتدر سیاسی هزاره ها بود.

تشیع درباری، هیچگاهی حاضر نیست که هزاره صاحب رهبریت سیاسی باشد وهزاره خودش ممثل حقوق سیاسی و مذهبی خویش در کشور شان باشد. خصومت تشیع درباری در برابر رهبری سیاسی و مذهبی هزاره ها ناشی از اقدام آگاهانه ایست که حق تعیین سرنوشت سیاسی واجتماعی هزاره ها را از آنان میگیرد. بی جهت نیست که قبل از آشنا شدن با آقای محسنی این جمله اش به آشنایی میرسد: «مذهب و سیاست جدا ناپذیر است.» ویا دوشاخهء تشیع درباری «حزب وحدت اسلامی» و«حرکت اسلامی» شعار واحدی را در همه جا آویزان می کنند که «شعار های ملیتی ضربهء بزرگ در پیکر تشیع است». واضح است که این دو شعار قویاً درست اند وهیچکسی بر حقانیت آنها شك ندارد. اما بهره برداری سیاسی از این شعار ها برای انحصار حقوق سیاسی، اجتماعی ومذهبی هزاره ها قابل بحث است. شعار های برحق قابل بحث نیستند، امامصداقت شخصیتهایی که شعار میدهند، قابل بحث و تردید است. رایج نمودن این شعار ها از طریق منابع تشیع درباری، صرفاً برای بستن دهن و مغز هزاره هاست. به اصطلاح «بگیر که نگیرد» است؛ چون بیشتر از حیات تشیع درباری، حیات هیچکسی متکی بر اعتقادات تبعیضی وانحصاری نیست. حوادث اخیر به اثبات رسانید که مذهب، صرفاً وسیلهء اقتدار شیعه های چاکر بر جامعهء هزاره است. یعنی تشیع درباری میخواهد که یکبار دیگر پیام گذار حاکمیت سیاسی ویا نیات سیاستمداران برای هزاره باشد وهزاره، مثل همیش، به صفت نیروی کار جامعه، بیگانه با حاکمیت سیاسی وفاقد شعور وآگاهی سیاسی، مذهبی واجتماعی، با مغز وچشم تشیع درباری دنیا و مذهب وسیاست را ببینند. تشیع درباری شبکهء جاسوسی یی است که بیشتر از چهار ملیون نفوس ملت افغانستان را چون برده گان فاقد شعور و حق، تحویل هر حاکمیت ظالمانهء سیاسی مینماید. اگر این حاکمیت، رسوا تر و روسیاه تر از حاکمیت مسعود نیز برای ملت افغانستان باشد، اینان حاضراند که مثل همیشه با ریختن خون هزاره توسط دستگاه حاکم، حق سیاسی و اجتماعی آن را تصاحب کنند. وقتی امروز شعار«جداناپذیری مذهب وسیاست» از دهن تشیع درباری بیرون میشود، با هدف خاص وبهره برداری خاص، پرده اندازی بالای یگانه درد اجتماعی هزاره ها میباشد که شامل محرومیت سیاسی، حقوقی واجتماعی آنان است. دراینجا شعار صریح است ولی موقف اجتماعی وآرمان اجتماعی شیعه های ضد هزاره هیچگونه پیوندی با موقف اجتماعی وآرمان اجتماعی هزاره ها ندارد. بالاخره «مذهب مشترك» ، تاریخ اجتماعی وسیاسی وسرنوشت مشترك بوده نمی تواند. رقابت دو شاخهء تشیع درباری در درون احزاب «حرکت» و «وحدت» اسلامی صرفاً برای تصاحب رهبری سیاسی هزاره هاست تا از این طریق درحکومت را ه یابند و همیشه درچهرهء مذهب، زالوی حیات اجتماعی، اقتصادی وسیاسی هزاره ها باشند. هزاره ها پیوند مذهبی خویش را قویاً با تمام شیعه های جهان حفظ خواهند کرد ولی یك نکته را نیز باید ذکر کرد که سرنوشت اجتماعی وسیاسی شیعه های ایران، عراق ویا هند وپاکستان هیچگونه پیوندی با سرنوشت اجتماعی وسیاسی هزاره های افغانستان نخواهد داشت. یك قرن محرومیت چند بعدی هزاره ها، برای یك لحظه هم بر تکامل اجتماعی و سرنوشت سیاسی و کشوری شیعه های ایران تأثیر